ان الله علی کل شیء قدیر

الحمد لله والمنة که عمده ترین رسائل در بیان حلت و حرمت جانوران

غایة الکلام فی بیان الحلال والحرام

از تصنیفات مولانا محمد عبد الحلیم ایده الله الکریم در سنه ۱۲۶۳ هجری

بمطبع علوی باهتمام علی بخش خان طبع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد نامحدود و مدح بی حد معبودی راست که سائر عباد خود را با صلحا و جانداران اجازت فرموده تا باستلذاذ اقسام نعمای فانیه با آلای باقیه پی برند و درود نامحدود بر محمد محمود که بکلیه انسیان تا بتنبیح ما احل لکم الله المنان اشارت نموده تا محمد را امر عیشها ته از ما حرم الله لغیر الله احتراز نمایند و بر آل الطیبات و اصحاب اجابتش که دائما چون طائر طیار حوالی کنگره استخراج مسائل حل و حرمت صید و ذبائح موجود و چیز از بود نماید فیا رب صل وسلم علیه وعلیهم الی یوم التنادی اما بعد میگوید بنده امیدوار الی رحمة الله الکریم الباری محمد عبد الحلیم الانصاری اللکنوی ابن مولانا محمد امین الله ستره الله بغفرانه که چون حلت و حرمت حیوانات مع اختلاف بین الائمه بدون التزام تحقیق اسامی بلغات مختلفه مشهوره در اکثر کتب فقهیه معتبره مسطور است اما بسبب تشتت و پراگندگی که دارد غالب اوقات مفتشان را در ورطه تردد و تکلیف ما لا یطاق می انداخت لهذا این حقیر بی مایه حسب فرمایش فیض پدر روزگار یکانه اعصار ماهر فنون خفی و جلی قاضی مولوی احمد علی تاندوی سلمه الله القوی جمع تفریقش از کتب معتبره مانند هدایه عنایه حاشیه آن و ابو المکارم شرح مختصر وقایه فتاوی قنیه و مجمع البرکات و شرح وقایه حاشیه اش ذخیرة العقبی مشهور بحاشیه چلپی و فتاوی سراجیه و فتاوی السراج المنیر و فتاوی امینیه و جامع صغیر حسامی و درر الحکام فی شرح غرر الاحکام و فتاوی حمادیه و جامع الرموز شرح مختصر وقایه فتاوی قاضیخان و برجندی شرح مختصر وقایه و فتاوی منتخب المیر للامام میر ابن السید احمد التنوخی و فتاوی مقتضب الایضاح المشهور بچار مذهبی شرح الیاس بر مختصر وقایه و جواهر الفتاوی للامام رکن الملة والدین ابی بکر محمد بن الکرمانی و کفایه حاشیه هدایه و فتاوی غیاثیه لداود بن یوسف الخطیب و فتاوی خزانة الروایات و مشکوة شریف و

از شیخ عبدالحق محدث دہلوی مرحوم وعینی شرح کنز وفتاوی عالمگیریہ ودر مختار فی شرح تنویر الابصار وفتاوی خزانۃ المفتین
وفتاوی بزازیہ وحیوۃ الحیوان کبیر وشمنی شرح مختصر وقایہ ورسالہ صیدیہ از شیخ علی حزین شاعر وغیرہا من الکتب المعتبرۃ
بہ ضمیمہ ہست خود لازم انگاشتہ در تصحیح الفاظ وبیان اشکال حیوانات ہندی وفارسی وعربی آنہا از صراح ومنتخب اللغات
وبرہان قاطع ونفائس اللغات وخالق باری از امیر خسرو دہلوی وصیدیہ علی حزین شاعر وحیوۃ الحیوان کبیر ومنتہی الارب و
غیرہا حتی الوسع الامکان جہد وافر بکار بردم فلما جاء علی ما شئت سمیتہ لغایۃ الکلام فی بیان الحلال والحرام ورتبتہ علی مقدمۃ
ومقالۃ وخاتمۃ اما المقدمۃ ففی بیان الاشیاء التی لا بد من علمہا قبل الشروع فی المقصود وفیہا فصول ثلثۃ فصل اول
باید دانست کہ ہر جا کہ درین رسالہ عبارتی منقول از کتب فقہیہ بالفاظ کراہت مطلقاً واقع شود مراد از ان کراہت کراہت
تحریم باید گرفت باتباع بعضی علما کہ اکثر از کراہت مطلقا کہ در کتاب الصلوۃ وما تعلق بہا واقع شود مراد کراہت تنزیہ
گیرند مگر اگر در کتاب صید وذبائح واقع شود مراد از ان کراہت کراہت تحریم لما فی الذخیرۃ العقبی قال بعض الفضلاء فی الفصل
بین التحریمی والتنزیہی ان الکراہۃ المذکورۃ فی کتاب الصلوۃ وما تعلق بہا تنزیہیۃ وما ذکر فی کتاب الصید والحظر والاباحۃ تحریمیۃ
انتہی پس از زیادت لفظ اکثر قول صاحب تنویر الابصار در عبادات کہ بلفظ کرہ ملعقد ورد وسجود او واظہر بحاجۃ فی معرض اعم سنت
وہمچنین قول صاحب ہدایہ در صید وذبائح بلفظ ویکرہ لحم الفرس حالانکہ مراد از کراہت در انجا کراہت تحریمی است چنانکہ تصریح
در در مختار موجود است ودر اینجا نزد بعضی کراہت تنزیہی چنانکہ شہادت کافی برین کافیست ہیچ مضرت نرساند علاوہ برین نحوا
لکل امر وان یصطلح فی نفس شائہ اگر در باب صید وذبائح اصطلاح ارہم کہ مراد از کراہت کراہت تحریمی است چہ مضائقہ فافہم فصل
دوم نزد امام محمد رح ہر چیز یکہ مکروہ تحریمی باشد مانند حرام است ہمچنان کہ مردم بارتکاب حرام مستحق نار شود ہمچنان
بارتکاب مکروہ تحریمی ونزد شیخین یعنی امام ابو یوسف وامام ابو حنیفہ رحمہما اللہ آنچہ مکروہ تحریمی است حرام نیست بل قریب
بحرام است باینمعنی کہ مرتکب حرام مستحق نار خواہد شد ومرتکب مکروہ تحریمی مستحق عقاب نار چنانچہ ترک سنت مؤکدہ مکروہ تحریمی
کہ مرتکبش مستحق نار نباشد بل مستحق عقاب کما فی الدر المختار کل مکروہ ای کراہۃ تحریم حرام ای کالحرام فی العقوبۃ بالنار عند محمد
عندہما الی الحرام اقرب فثبت بما ثبت بہ الوجوب یعنی الظنی وفی الذخیرۃ القریب من الحرام ما تعلق بہ محذور دون استحقاق العقوبۃ
بالنار بل العتاب کترک السنۃ المؤکدۃ فانہ لا تعلق بہ عقوبۃ النار لکن یتعلق بہ الحرمان عن شفاعۃ النبی صلعم لقولہ صلعم من ترک سنتی لم ینل
شفاعتی فترک السنۃ المؤکدۃ قریب من الحرام ولیس بحرام انتہی باید دانست کہ این تفصیل وقتی است کہ بر ظاہر منقول انگیزند اما
وقتیکہ بر حقیقتش نظر کنند این قول امام محمد محمول بر مجاز است چنانکہ در مسلم الثبوت آمدہ ولہذا قال محمد کل مکروہ حرام مجازا
ان نزاع لفظی ایچ خواہد شد چنانکہ در شروح مسلم مفصل است ان شئت فلترجع لا جرم قول محمد مثل قول شیخین امام خواہد شد

محمد منکر مکروه تحریمی را کافر نمی فرمایند چنانچه منکر حرام را کافر می فرمایند و همین قول شیخین ست فتدبر و فتوی بر قول شیخین
ست اگرچه بعض قایل بر قول امام محمد مجتهد شده اند کما فی جامع الرموز و ما کره عندهما الی الحرام اقرب و هو المختار
کما فی الخلاصة والمضمرات والکبری والتجنیس وغیرها و هو الصحیح کما فی البحر انتهی و فی البرجندی المختار قول ابی حنیفة و ابی یوسف
انتهی و فی شرح ابی المکارم و المختار ما قال ابو حنیفة و ابو یوسف انه الی الحرام اقرب کذا فی المضمرات و فی النهایة ان هذه روایة
شاذة عن ابی حنیفة اذ قد ذکر محمد فی المبسوط ان ابا یوسف قال لابی حنیفة اذا قلت فی شیء اکرهه فما رأیک فیه قال التحریم انتهی کذا
فی مجمع البرکات وغیره من کتب الفقه و مکروه تنزیهی اقرب سوی حلال ست کما فی الدر المختار اما المکروه کراهة تنزیه فالی الحل اقرب
اتفاقا انتهی کذا فی شرح ابی المکارم و در تلویح مسطور ست که مکروه تنزیهی آنست که ترک وی اولی باشد مگر از فعل ممانعت هم نیامده باشد آن که و مسکر
مکروه است تنزیهی و فاعلش معاقب نیست فا نا رکش مثاب است **فصل سوم** باید دانست که حیوانی در آبی و بغیر بردن قبح
حلال نشود پس متردیه که عبارت ست از حیوانی که در چاه و یا از جای بلند بنفسها خواه بسبب غیر افتاده بمیرد و نخنقه که عبارت ست
از حیوانی که آنرا بندش نموده بر زمین گذارند و آن بمیرد لابد حرام خواهد شد و ذبح را دو قسم اند یکی ذبح غیر اختیاری آن عبارت ست از
زخمی شدن هر عضوی که باشد از بدن و دیگر ذبح اختیاری و آن عبارت ست از ذبح میان لبه و حلق که عبارت ست از نای گلو
لبه که عبارت ست از اسفل گردن که متصل سینه هست و در جامع صغیر امام محمد رح مرقوم ست که ذبح در حلق اعم ست از آنکه در وسط
آن باشد و یا در اعلی و یا در اسفل کذا فی الهدایة والوقایة و اگر بالای عقده که در گلوی حیوانات محسوس میشود آن سبد بنای گلو
ست ذبح ساخت اکل آن ذبیحه جایز نیست و نزد بعض جایز خواهد شد لقول او علیه السلام الزکوة ما بین اللبة واللحیین یعنی ذبح
گردن میان لبه که عبارت ست از اسفل گردن است و لحیین بفتح لام و سکون حای مهمله که عبارت ست از هر دو استخوانها که
بر آنها دندان اند و فتوی بر قول اول ست کما فی الوقایة و ذخیرها و رگهائیکه قطع آنها در ذبح باید چهار اند نای که آن جای جاری
شدن نفس ست و آنرا حلقوم گویند و مری که آن جای نزول طعام و شراب ست و ودجان که عبارت ست از دو رگهائیکه جای
جریان خون اند و آنها را و شه رگ گویند لقول او علیه السلام افر الاوداج یعنی قطع نما اوداج را که مراد از آنها رگهای گردن اند
و این لفظ اوداج که جمع ست اطلاقش بر کم از سه نخواهد شد پس شمول این قول هر دو ودجان و مری اظاهر ست بهمین توجیه قول
امام شافعی رح متضمن اکتفا بر نای و مری ضعیف گردید و چونکه قطع هر دو ودجان و مری بدون قطع نای گلو ممکن نشود لهذا
بحسب اقتضای نص قطع نای گلو هم ثابت شد کذا فی الهدایة و اگر ذابح قطع سه رگ از رگهای مذکوره هر سه رگ که باشد
نمود پس آن ذبیحه حلال خواهد شد اذ للاکثر حکم الکل کذا فی شرح الوقایة و اگر سر مذبوح در ذبح قطع شد ذبیحه حلال است
گو قصد قطع سر واقع گردیده باشد چه موت از قطع رگها واقع شده مگر در صورت قصد متعمد که مکروه خواهد شد کذا فی العینی

اطلاق رگ بعضو کنند ... اطلاق رسل ... المختصر ۱۲ منه ... ابی علی ... [illegible]

شرح الہدایۃ و وقت ذبح ضرورست کہ ذابح و معین بسم اللہ اللہ اکبر بدون فصل و اوگویند چنانچہ منقول ست از ابن عباس که
در تفسیر قول او تعالی فاذکروا اسم اللہ و معین عبارت ست ازانکہ دست خود را بر ذبیح نهد کذا فی مجمع البرکات و ذبیحہ را
ضرورست کہ رخش بطرف قبلہ باشد و اگر بغیر توجہ قبلہ ذبح واقع گردیده آن ذبیحہ حلال ست الا ان ذبح لغیر توجہ ذبیحہ مکروه ست
کذا فی العالمگیریۃ و اذا فرغت من المقدمۃ فشرعت فی المقالۃ و فیہا فصول ثلثۃ **فصل اول** در بیان احکام جانوران چارپایہ
چند ذکر **قاعده** باید دانست کہ حلال نیست خوردن گوشت حیوانی صاحب دندان کہ از درندها باشد و بدندان خود
عادة مجروح و یا ہلاک سازد مانند شیر بجمیع اقسام کہ آنرا بعربی اسد و بہندی باگھہ گویند و گرگ کہ آنرا بعربی ذئب و بہندی
ہنڈیا گویند و ببر کہ آن حیوانی ست معروف بصورت گرگ و بہندی آنرا ہنڈار می نامند او بر خر حملہ می کند و پلنگ کہ
آن حیوانی دشمن شیر ست و از شیر کوتاه میباشد و سیاه و سفید نقطہ ها بر بدن میدارد و بعربی آنرا نمر بفتح نون و کسر میم
و بہندی تیندوا گویند و چیتا کہ آنرا بفارسی یوز و بعربی فہد بفتح فا می نامند و آن حیوانی است شکاری
کوچک تر از پلنگ و بعضی گفتہ اند کہ پلنگ ہرگاه با ماده شیر جمع شود یوز پیدا گردد و آن دو قسم اند قسمی بزرگ جثہ
کہ دم کوتاه دارد و قسمی خورد جثہ کہ دم دراز دارد و لومڑی کہ آنرا لوکھڑی نیز و بفارسی روباه و بعربی ثعلب
بفتح ثای مثلثہ گویند و مونثش ثعلبہ و آن جانوریست معروف بقدر گربہ و بجو بکسر با و تشدید جیم کہ فارسی
آن کفتار و عربی آن ضبع بفتح ضاد و ضم باست و آن درنده ایست کہ مرده را از قبر میبرد و از محمد بن عیسی
الانباری منقول ست کہ اطلاق ضبع بر ذکر و انثی ہر دو ست و بلی کہ اہل فارس آن را گربہ و اہل عرب
آنرا سنور بکسر سین می نامند اعم ازانکہ خانگی باشد یا صحرائی کہ قریب روباه و بشکل گربہ خانگی میشود و موش
را میخورد کذا فی حیوۃ الحیوان و کتا کہ بفارسی آنرا سگ و بعربی آنرا کلب بفتح کاف گویند و آن درنده ایست
معروف و سنجاب بفتح سین و سکون نون کہ آن حیوانی ست بزرگ از موش صحرائی و دنبالہ آن کوتاه
در پہلو کہ سیاه و بسیار نرم و زیر شکم آن سفید و باقی خاکستری رنگ و در ترکستان بسیار بہم میرسد کذا فی مخزن الادویۃ
للسید محمد حسین بن السید محمد ہادی الخراسانی ثم الشیرازی و سمور بفتح سین و ضم میم مشدده کہ آن حیوان بری است
مائل بسیاہی مشابہ گربہ میشود کما فی حیوۃ الحیوان در بلاد روس یافتہ میشود و صاحب مخزن گوید کہ در ترکستان بہم رسد
و پوستین آن بہترین پوستینها ست و دلق بفتح دال و لام کہ آنرا فنک بفتح فا نیز و بفارسی دلہ گویند و آن حیوانی
ست کہ از پوست آن پوستین میسازند و صاحب مخزن گوید حیوانی ست کوچک تر از سگ و بزرگتر از سمور و شبیہ بدان و در روس
و بلغار بہم میرسد انتهی و دب بضم دال کہ آنرا بفارسی خرس بکسر خا و مونثش دبہ و بہندی آنرا ریچھ میگویند و قرد بکسر قاف

که آنرا بفارسی ابزنه و سمور و کپی گویند و آن حیوانی است شبیه بآدمی و بهندی آن بندر است و قسمی از ان آن است که دم دراز دارد و آنرا در هندی لنگور و بفارسی بهنانه گویند و صحرایی که آنرا گلشی [illegible] خوانند و بفارسی کنه و بعربی القمل

یعنی قاف و شد ید میم گویند کذا فی المنتخب و آن حیوانی است که بر بدن گوسفند و شتر و گاو و خر و سگ و امثال آن چسپیده خون خورد کذا فی البرهان و گیدر که آنرا بفارسی شغال بفتح شین و سگ صحرائی و وحشی و بعربی ابن آوی گویند

و آن حیوانی است درنده فی الهدایة ولا یجوز اکل ذی الناب من السباع انتهی و فی مجمع البرکات فذو الناب من

السباع مثل الاسد والذئب والنمر والفهد والثعلب والضبع والسنور والکلب والسنجاب والسمور والدلق والدب والقرد

والفیل ونحوه انتهی و فی جامع الرموز شرح مختصر الوقایة وابن آوی انتهی و فی حیوة الحیوان وروی مسلم فی صحیحه ان النبی صلی الله

علیه وسلم قال کل ذی ناب من السباع فاکله حرام انتهی و وجه تحریم اینها کرامت بنی آدم است تا کدام شئی از اوصاف

ذمیمه که مر ورنده است بسوی مردم بخوردن اینها تجاوز ننماید کذا فی الشمنی شرح مختصر الوقایة و در گفتار خلاف

امام شافعی علیه الرحمة است که نزد او شان حلال است کما فی شرح الوقایة وفی الضبع خلاف الشافعی رح انتهی و

کذا فی العالمگیریة و دلیل امام موصوف اینکه جابر رضی الله عنه را پرسیدند گفتار صید است یا نه جواب داد هست باز پرسیدند

گوشت آن خورده شود یا نه جواب داد خورده شود و پس ازان سوال کرده شد که آیا چیزی ازانکه گفتی از رسول مقبول علیه السلام

شنیدی جواب داد شنیدم و جواب حنفیان اینکه این امر یعنی حلت گفتار در ابتداء اسلام بود و بعد ازان حرمت گفتار

ثابت گردید بقول او تعالی جل شانه ویحرم علیهم الخبائث و بروایت مسلم از ابن عباس رضی الله عنه که آنحضرت

علیه التسلیمات نهی ساخت و منع فرمود از خوردن هر صاحب دندان از درنده‌ها و گفتار نیز داخل درینهاست کذا

فی العنایة والکفایة حاشیتی الهدایة و العینی شرح الکنز و قطع نظر از حدیث حرمت ذی ناب ال السباع بر حرمت گفتار

آنچه روایت کرد احمد و اسحق از عبد الله بن یزید سعدی که فرمود عبد الله سوال کردم سعید بن مسیب از خوردن کفتار

گفتار را پس جواب داد سعید بن مسیب که خوردن آنرا حلال نیست کذا فی الشمنی شرح مختصر الوقایة و شغال نیز اختلاف

است مر امام شافعی رح را که روایتی از وشان بحلتش منقول است و [illegible] بکسر [illegible] و سکون نون و فتح دال مهمله و فتح

با موحده و فتح دال و سکون سین مهملتین و فتح تا و شاه [illegible] سیه گوش را با مثله حیوانی است

از سباع بر شکل روباه و رنگش سرخ و دست و پا ندارد و دمش طویل میشود و [illegible] تا [illegible] و چهره اش مدور

میباشد و بر سینه خود تکیه ساخته و حشی مینماید آنرا چهار خصیه اند و ظاهر دو و [illegible] کذا فی حیوة الحیوان و در حرمت آن

شبهت فاما خند بیستر که آن خصیه حیوانی است آبی [illegible] آنرا آش [illegible] کذا فی البرهان از ما حضن فیه خارج است و هیچ که

دلیل امام شافعی بر حلت گفتار و اینکه از جانب حنفی

[illegible]

بلی [illegible] برهان می آرد [illegible] که گفتار [illegible] کذا فی [illegible]

[illegible]

از گرگ نر و کفتار ماده بوجود آید آنرا بعربی سمع بکسر سین میگویند و بچه که از کفتار نر و گرگ ماده بوجود آید بعربی آنرا عسبار
بکسر عین گویند و در هندی هر دو را الکربها می نامند و بچه که از سگ نر و ماده گرگ پیدا گردد آنرا بعربی خیعفی بفتح
خاء معجمه می نامند کذا فی نفائس اللغات در حرمت این بچه ها شک نیست لان الولد تابع لامه فی الحرمة والحلة کما صرح
من الزیلعی و دلق بکسر نون حیوانی است هر دو دست کوتاه و هر دو پا و دم دراز دارد و موش و مار را شکار کرده میخورد و
در حرمت آن شکی نیست کما فی حیوة الحیوان الدلق حکمه تحریم الاکل انتهی و زرافه بفتح زاء معجمه و تشدید راء مهمله حیوانیست
که از قدرت رب بوجود آمده و بنواحی مصر می باشد و بفارسی آنرا اشترگاو پلنگ گویند و بعضی از شعرا مشاهده خود بایں
نهج بیان نموده که جثه آن از شتر خردتر و سرش از شتر بغایت بلندتر و گردنی دراز مگر آنکه گردن شتر خم دارد و گردن
وی راست است بغایت بلند و سرش کوچکتر از سر شتر است و دو شاخ دارد چون شاخ آهو و گوش و پای وی
مانند گوش و پای گاو و دندان و بینی وی مانند دندان و بینی گاومیش و دستهای وی بغایت درازتر از پایها است
و دمش چون دم شتر اما اندک باریکتر و کم موتر و پوست وی تمام منقش است و در رفتار بغایت سریع است و
چون پلنگ با شتر وحشی جمع شود زرافه پدید آید اما ابوعثمان جاحظ گفته هرگاه شتر وحشی با کفتار جمع شود حیوانی متولد
شود مشابه شتر و کفتار و چون آن حیوان با گاو وحشی جمع شود زرافه متولد شود انتهی و در نفائس اللغات مذکور است
که زرافه گردنش بگردن شتر مشابه و شاخش و گوش و پایش مانند شاخ و سم و پاهای گاو و دمش مانند دم آهو و رنگش مانند
رنگ پلنگ و بهندی آنرا اونٹ گاو گویند انتهی و در حل و حرمت آن نزد مشایخ شافعیه اختلاف است امام نووی
رح در شرح مهذب و صاحب تنبیه فتوی بحرمتش داده بجهت مشابهت آن بپلنگ و قاضی حسین و ابن قطان فتوی بحلتش
داده بجهت مشابهت آن با شتر و گاو کذا فی حیوة الحیوان و از امام بالتصریح منقول نشده مگر بعضی حنفیان فتوی
بحلتش داده اند و موش دشتی یعنی صحرائی که آنرا بعربی یربوع بفتح یاء مثناة تحتانیه و سکون را و ضم باء و بهندی
کهوس نامند کذا فی مخزن الادویه و راسو که آنرا بهندی نیولا و بعربی ابن عرس خوانند و آن حیوانی است که مار را
پاره پاره کند خوردن آنها بجهت بودن آنها از درندها حرام است کما فی الهدایة والیربوع وابن عرس من السباع
انتهی کذا فی العینی شرح الکنز و موش دشتی نزد امام شافعی رح حلال است کما فی شرح الوقایه و هو حلال عند
الشافعی انتهی و گلهری که آنرا بفارسی موش پرنده و بعربی فارة التمر و فارة النخل گویند و آن جانوری است مانند موش مشتمل بر
ذرعان سفید و در پشتش خطهای سیاه بود هم از سباع است و سیاه گوش که این لغت فارسی است و دارد وی هندی مستعمل
و بعربی آنرا الفهد بفتح تاء گویند و آن قسمی از درندها است که بجز گوشت چیزی نخورد و در حرمت آن شبهه نیست کما فی حیوة الحیوان

بعض شعرا و علما
لاهیجی

الخنزیر نوع من السباع والاظهر غیر المحرم تحریم اکله لعموم النهی عن اکل کل ذی ناب من السباع انتهی و سور که آنرا بفارسی خوک
وبعربی خنزیر میگویند حرام است بنص قطعی قال الله عز وجل حرمت علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر انتهی و فیل که بفارسی
آن پیل و بعربی آن فیل است و آن حیوانی است بزرگ جثه و کلان خرطوم و کینه بنهایت دارد اگر دشمن کسی شود همیشه در فکر
انتقام باشد و گویند که چون بمرحه در اندرون از بطن شکم در آید می سیرد و مشهور است که عمرش از صد سال زیاده نشود
و بعضی گویند تا چهار صد سال و گویند که از گربه و موش و خوک می ترسد و آن صاحب دندان است و از دندان خود مجروح و
هلاک میسازد پس خوردنش حلال نیست مکروه تحریمی است کما فی الهدایة والفیل ذو ناب فیکره انتهی و فی العینی شرح
الکنز روی عن ابن عباس رضی الله عنه انه علیه السلام نهی عن کل ذی ناب ویدخل فیه الفیل لانه ذو ناب انتهی و امام مالک علیه الرحمة
جمله درندهارا حلال میدانند بدلیل قول او تعالی قل لا اجد فیما اوحی الی محرما علی طاعم یطعمه الا ان یکون میتة او دما مسفوحا او لحم خنزیر
فانه رجس او فسقا اهل لغیر الله به انتهی و جواب مشایخ حنفیه اینکه درندها در ابتدای اسلام که دران زمان نزول این آیه است حرام نبودند
اما بعد از ان بحدیث مذکور حرام شدند کذا فی الزیلعی و حیوة الحیوان و حرام است خوردن گوشت خر خانگی که بعربی آنرا حمار
اهلی و بهندی گدها گویند و آن حیوانی است به بلاهت مشهور و لهذا العلاقة بلاهت بطور مجاز مردم ابله را خر میگویند
چنانچه مردم شجاع را شیر نامند و گویند که یکی از بلاهتش آنست که هر جانور که شیر را می بیند میگریزد لیکن خر هرگز نمی گریزد و اصلا حرکت
جان نمی کند و خچر که بفارسی آنرا استر و بعربی بغل بفتح با گویند و جمعش بغال بکسر با است و آن حیوانی است که مادرش ماده
خر بود و پدرش اسپ چه روایت کرد خالد بن ولید رض آنکه نهی کرد آنحضرت علیه السلام از گوشت اسپ و خچر و خر و از علی رض مروی است
که نبی علیه السلام این چیز دانسته متعه را حرام ساخت گوشت خر خانگی را روز خیبر کما فی الهدایة و لا یجوز اکل لحم الحمر الاهلیة و البغال
لما روی خالد بن الولید رض ان النبی صلعم نهی عن لحوم الخیل و البغال و الحمیر و عن علی رض ان النبی علیه السلام اهدر المتعة
وحرم لحوم الحمر الاهلیة یوم خیبر انتهی و فی البرجندی و الحمر الاهلیة کانت فی ابتداء الاسلام حلالا لغلبة الفقر علی الصحابة فلما
فتح خیبر و اصابوا غنائم کثیرة حرم علیهم لحوم الحمر و ایضا صفة الحمق لتسری الی من یاکل لحمه وهی اقبح الصفات انتهی و فی
العینی شرح الکنز روی عن ابی ثعلبة الخشنی انه قال حرم رسول الله صلعم لحوم الحمر الاهلیة رواه البخاری و مسلم انتهی و امام
مالک رح در موطا از امیر المومنین علی ابن ابی طالب رض روایت کرده که رسول علیه السلام نهی کرد از حمر اهلیه و همچنان که
گوشت خر حرام است شیر و چربی آن هم حرام است و در نفع گرفتن از چربی آن سوای خوردن اختلاف مشایخ است نزد بعض ایشان
حرام است بقیاس گوشت آن و نزد بعض مباح است و همین است صحیح کما فی شرح ابی المکارم علی مختصر الوقایة کما حرم
لحوم الحمر حرم لبنه و شحمه و اختلفوا فی الانتفاع بشحمه لغیر الاکل فحرمه بعض قیاسا علی اللحم و اباحه بعض و هو الصحیح انتهی و هکذا فی

ف
امام مالک بحلت درندها
پیش از جانب شفیع

ف
از چربی خر و حکم نفع گرفتن
سوای خوردن

في العالمگيرية وفي الجامع الصغير لعمر بن عبد العزيز الحسامي اذا ثبت الحكم في اللحم ثبت الحكم في اللبن لانه متولد منه انتهى وكذا
في جامع الرموز شرح مختصر الوقاية وتقرير دن خر وحشي اي دشتي كه آنرا بفارسي گورخر خوانند كذا في شرح المشكوة للشيخ عبد الحق
الدهلوي وبهندي آنرا گدها جنگلي بفتح كاف فارسي وسكون نون ودال مهمله وفتح ها مي نامند مباح است كما في الكفاية واكل الحمار
الوحشي مباح انتهى وفي الغياثية الحمار الوحشي حلال بالاتفاق انتهى وروى البخاري ومسلم عن ابي قتادة رضه انه راى حمارا
وحشيا فعقره فقال النبي صلعم هل معكم من لحمه شيء قال معنا رجله فاخذها فاكلها انتهى وهكذا في المشكوة وشير گورخر يعني حلال
است كما في الدر المختار ونزد امام مالك رح خرخانگي حلال است باعتبار خر وحشي وبقول عائشه صديقه رضه وبحديث غالب ابن ابجر
كه مر خود را بها باحت آن اند كما سيجيء بيان وفي شرح الوقاية وفي الحمر الاهلية خلاف مالك رح انتهى وفي شرح ابي المكارم قال
مالك ان الحمر الاهلية حلال اعتبارا بالوحشية منها انتهى وفي العناية وذهب بشر المريسي الى اباحته ونقل ذلك عن مالك
رح تشبثا بما روي عن عائشة رضها انها سئلت عن ذلك فتلت قوله تعالى قل لا اجد فيما اوحي الي محرما على طاعم يطعمه
الا ان يكون ميتة او دما مسفوحا او لحم خنزير فانه رجس او فسقا اهل لغير الله به وبحديث غالب بن ابجر قال لرسول الله صلعم
لم يبق من مالي الا حميرات فقال عم كل من سمين مالك واستدل الا بحل اكل الوحشي وهو ضعيف اما الآية فلجواز ان يكون قبل
حرمة لحم الحمر والدليل على ذلك حرمة الاشياء المحرمة الخارجة عن مدلولها واما الحديث فلانه مأول بالاكل من ثمنها واما الاستدلال
فلان من شرطه ان لا يكون الفرع منصوصا عليه والنص الناهي عن لحوم الحمر الاهلية قائم فبطل القياس انتهى وهكذا في الكفاية
وخر وحشي وقتيكه خانگي شود وپالان بر وي نهاده شود حلال ماند وخر خانگي وقتيكه وحشي شود حلال نشود كما في مجمع البركات
والحمار الوحشي اذا صار اهليا ووضع عليه الاكاف فانه يؤكل والاهلي اذا توحش لا يؤكل كذا في شرح الطحاوي انتهى وهكذا
في العالمگيرية وكنز العباد واگر يكي از وحشي وخانگي از ديگري جماع ساخت پس حكم بچه در حل وحرمت مانند حكم مادر است
كما في جامع الرموز فلو نزا احدهما على الاخرى فالحكم للام كما في النظم انتهى وهكذا في مطالب المؤمنين والعيني شرح الكنز واما
حيواني كه مادرش [illegible] باشد و پدرش خر در ان اختلاف است مثل اختلافي كه در گوشت اسپ است زيرا كه معتبر در حل و
[illegible]
حرمت حيواني كه پيدا شود از ماكول وغير ماكول مادر است وفتوى بر آنكه مكروه تحريمي است كما في الزيلعي لو كانت امه فرسا كان على
الخلاف المعروف في لحم الخيل لان المعتبر في الحل والحرمة الام فيما يولد من الماكول وغير الماكول انتهى وهكذا في الدر المختار وفي
جامع الرموز فالصحيح انه لا يؤكل كما في المضمرات انتهى وهكذا في البرجندي والعيني شرح الكنز واگر مادرش گاو باشد و پدرش
خر پس حلال است بلا خلاف كما في العيني شرح الكنز ان كانت امه بقرة تؤكل بلا خلاف لان المعتبر في الحل والحرمة الام فيما
تولد من ماكول وغير ماكول انتهى وهكذا في الدر المختار وگوشت گهوڑا كه آنرا بفارسي اسپ وبعربي فرس بفتح فا مي نامند وحيل

بفتح خا بمعنی اسپان است کذا فی القاموس نزد امام ابی حنیفہ رح و امام مالک رح مکروه است و نزد ابو یوسف و محمد
و شافعی و قاضی شریح و حسن و عبد الله بن الزبیر و عطا و سعید بن جبیر و انس بن مالک و اسماء بنت ابی بکر و ابن سیرین و سفیان
ثوری و ابن مبارک رحمہم الله مضایقہ نیست بخوردنش چہ بخاری و مسلم از جابر بن عبد الله رض روایت کرده اند که در روز جنگ خیبر
آن رسول مقبول صلعم منع فرمود از گوشت خر خانگی و اذن داد در گوشت اسپ و فتوی بر قول ابی حنیفہ است و برای امام اعظم
رح ادلہ اند اول حدیث خالد بن ولید که گذشت کذا فی العینی شرح الکنز و دوم آنکه اسپ آلہ ایست از برای ترعیب و
ترهیب دشمنان وقت جنگ پس خوردنش مکروه باشد بسبب حرمت و عزت آن سوم آنکه در مباح کردنش کمی آلہ جہاد خواہد بود
لہذا مکروه شد علاوه ازین میگوئیم که حدیث جابر رض دال بر اباحت گوشت اسپ است و حدیث خالد رض که مذکور شد دال است
بر حرمت گوشت اسپ پس هر دو معارض شدند و یک قاعده اصول حنفیہ که در اشباه و النظائر و کتب اصول مثل مسلم الثبوت
وغیره موجود است اذا اجتمع الحلال و الحرام غلب الحرام ترجیح از برای حرام داده خواهد شد و منقول است که اول کسیکه بر اسپ سوار شد
اسمعیل بود علی نبینا و علیہ السلام و پیش از آن وحشی بود مانند دیگر وحشیان ہکذا فی حیوة الحیوان و فی الہدایہ و یکره لحم الفرس عند ابی حنیفة
رح و ہو قول مالک رح و قال ابو یوسف و محمد و الشافعی لا باس باکلہ لحدیث جابر رض انہ قال نہی رسول الله صلعم عن لحوم الحمر الاہلیة
و اذن فی لحم الخیل یوم خیبر انتہی پس از آن ذکر کرد صاحب ہدایہ ادلہ امام ابی حنیفہ رح را بقول خود و لانہ آلة ارہاب العدو فیکره اکلہ
احتراما له و لان فی اباحتہ تقلیل آلة الجہاد و حدیث جابر رض معارض بحدیث خالد رض و الترجیح للمحرم انتہی و فی برہان شاہی الفتوی
علی قول ابی حنیفة انتہی فائده نزد امام مالک کراہت تنزیہی است نہ کراہت تحریمی و در کراہت که امام ابی حنیفہ رح قائل آن شده اند
اختلاف است بعض فقہا کراہت تنزیہی میگویند و بعض کراہت تحریمی و بر ہمین است فتوی کما فی الہدایة ثم قیل الکراہة عنده کراہة
تحریم و قیل کراہة تنزیہ و الاول اصح انتہی و فی شرح ابی المکارم عند ابی حنیفة کراہة التحریم ہو الصحیح و ہو المذکور فی نظم النسفی
و الیہ ذہب قاضی خان فی فتاواه فی الذبائح و الاشربة و فی الہدایة و ہو الاصح و ہو اختیار صاحب البحر و فی الکافی انہ مکروه کراہة
تنزیہ و ہو الصحیح و الیہ ذہب فخر الاسلام علی البزدوی و ابو المعین فی جامعیہما و کذا قاضی خان فی جامعہ و ہو اختیار الامام الاسبیجابی
قال الامام السرخسی ان ہذا اوفق بالناس فی بیع لحمہ من غیر نکیر و فی کفایة البیہقی قیل ان ابا حنیفة رجع عن حرمة لحمہ قبل موتہ بثلثة
ایام و علیہ الفتوی انتہی و فی جامع الرموز ثم انہ مکروه کراہة تنزیہ فی ظاہر الروایة ہو الصحیح کما فی المحیط و المغنی و قاضی خان و العمادیة
و غیرہا انتہی و ہکذا فی البرجندی و الدر المختار و فی العنایة علی قول صاحب الہدایة و الاول اصح روی ان ابا یوسف رح سأل ابا
حنیفة اذا قلت فی شیء اکرہہ فما رأیک فیہ قال التحریم انتہی و فی مجمع البرکات قال الشیخ الامام السرخسی ما قالہ ابو حنیفة احوط
و ما قالا اوسع علی الناس حکی ان الامام عبد الرحیم الکرمینی رح سال ابا حنیفة رح فی المنام عن کیفیة الکراہة فقال کراہة التحریم یا

و نیز کسیکه بر اسپ سوار شد اسمعیل علیه السلام بود

یا عبید الرحیم کذا فی السراجیة انتهی و فی السراجیة قال القاضی الامام صدر الاسلام رح المراد کراهة التحریم انتهی و فی فتاوی
قاضی خان و الصحیح انه اراد به التحریم انتهی و هکذا فی جواهر الفتاوی و فی العینی شرح الکنز و الاصح التحریم انتهی و فی العالمگیریة
و الصحیح انه اراد به التحریم انتهی و فی جواهر الاخلاطی اختلف فی تفسیر الکراهة قال الامام المراد به التحریم و هو الصحیح و فی الخانیة هو
الاصح انتهی و آنچه علی حزین حلت مطلقش از امام ابوحنیفه علیه الرحمة نقل نموده شاید مبنی این بر عدم تتبع و تلاش کتب است
و خاتم الفقهاء در غایة البیان فی احکام الحیوان که فتوی بر قول صاحبین نوشته اند فتوای صاحب جامع الرموز و چندی
و غیرها را شاید مطلع نشده اند مگر چونکه در هدایه فتوی بر کراهة تنزیهی نوشته است و از امام ابوحنیفه بروایت به اصح کراهت تحریم ثابت میشود
لهذا فتوای احقر برین است و اما شیر اسپ پس شرب آن مضائقه نیست چه در نوشیدن آن تقلیل آلهٔ جهاد نیست و نزد
بعض فقها حالش مانند گوشت آن است کما فی الهدایة و اما لبنه فقیل لا باس لانه لیس فی شربه تقلیل آلة الجهاد انتهی و فی مجمع البرکات
و لبنه کلحمه کذا فی فتاوی قاضی خان و السغناقی شرح الهدایة انتهی و هکذا فی العالمگیریة و فی جامع الرموز لا یحل لانه متولد من
اللحم و الاصح انه یحل کما فی قاضی خان و غیره انتهی و هکذا فی شرح الالیاس علی مختصر الوقایة و السراج المنیر و فی خزانة الروایات
شیر اسپ خوردن حلال است باتفاق و این صحیح است انتهی و فی البزازیة اختار علامة خوارزم مولانا رکن الملة و الدین اباحة
شرب لبنه انتهی و فی جواهر الاخلاطی لبن الفرس حلال هو الاصح نص فی نوادر الفتاوی انتهی و چربی اسپ حلال نیست
نزد امام ابوحنیفه رح کما فی جامع الرموز و شحمه لا یحل خلافا لهما انتهی و حلال است خوردن گوشت کهرها که آنرا بفارسی خرگوش
و بعربی ارنب بفتح الف میگویند و آن حیوانی است کوتاه دست طویل پا و اطلاق ارنب بر ذکر و انثی برابر است کما فی حیوة
الحیوان و آن چون شکار گیر دکمتر حیوانی بوی رسد و نزد بعضی فقها حرام است بدو وجه یکی آنکه ماده آن حیض می آرد
پس مشابه آدمی باشد لهذا حرام گشت مثل آدمی و دوم آنکه گوشت آن مثل گوشت خر است بهمین جهت آنرا خرگوش می نامند
پس حرام خواهد شد مانند آن کذا صرح فی بعض الکتب و مروی است که خرگوش در اصل خلقت زنی بود که بعد فراغ
از حیض گاهی غسل نمی ساخت حق جل و علی آنرا بسبب عذاب که در امم انبیاء سابقین در دار فانی نازل میشد مبدل باین
هیئت ساخت کذا فی جامع الرموز و جواهر الفتاوی الکرمانی مگر تحقیق این است که احدی از ممسوخات باقی نمانده و در
همان دو سه روز عذاب هلاک شده اند کذا فی فتح العزیز و غیره و جمهور فقها که بحلتش قائل شده اند بدو وجه یکی آنکه شخصی
نزد آن رسول مقبول علیه السلام خرگوش بریان کرده هدیه فرستاده آن رسول مقبول عم آنرا خود تناول فرمود
و با صحابه خود حکم بخوردنش داد لهذا مباح شده و دوم آنکه خرگوش نه از درندها ست و نه از حیواناتی که مردار میخورند پس مشابه
شد بآهو و آهو مباح است لهذا خرگوش هم مباح است فی العینی شرح الکنز و حل الارنب لانه عم امر اصحابه ان یاکلوه

ق: خاتم الفقها مولوی محمد صاحب ... سلمه
ق: حکم ...
ق: اول بعضی فقها را ...
ق: ... اصل خلقت ...
ق: اول حلت خرگوش

حین اهدی الیه مشویا رواه احمد والنسائی انتهی وفی الهدایة ولا باس باکل الارنب لان النبی علیه السلام اکل منه

حین اهدی الیه مشویا وامر اصحابه بالاکل منه ولانه لیس من السباع ولا من اکلة الجیف فاشبه الظبی انتهی وهکذا فی شرح الوقایة

علی مختصر الوقایة وفی المحیط فیحل اکل الارنب انتهی وفی حیوة الحیوان یحل اکل الارنب عند العلماء کافة الا ما حکی عن عبد الله

بن عمرو ابن العاص وابن ابی لیلی وحجتنا ما روی البخاری فی کتاب الهبة ان النبی صلی الله علیه وسلم قبله واکل منه انتهی

و ونک که آنرا العربی وبر گویند و آن جانوریست خرد تر از گربه کذا فی الصراح حلال است نزد ابو یوسف کما فی العینی شرح

الکنز والوبر قال ابو یوسف عندی وعن ابی حنیفة شیئا وهو عندی مثل الارنب وهو یعتلف البقول والنبت قال الکرخی فی مختصره

وفی الجمهرة الوبر دویبة اصغر من السنور طحل اللون لا ذنب له تحتجن فی البیوت انتهی وجلالش فتوی داده قاضی ابن عبد البر

وامام شافعی وحاکم وابن سیرین ومجاهد وغیرهم وازامام ابو حنیفه رح کراهة تنزیهی مروی است کذا فی حیوة الحیوان

و در عینی شرح هدایه نوشته است که آن حرام است نزد حنفیه بجهت بو دشش صاحب دندان الله اعلم بالصواب وبزغاله

که آنرا العربی جدی بفتح جیم می نامند وقتیکه بشیر ماده خوک پرورش یابد پس ابن مبارک رح فتوی داده که خوردن گوشت

آن مکروه است وگفت که خبر داد مرا مردی از حسن بصری رح که او فتوی داد برانکه بزغاله وقتیکه از شیر خنزیر پرورش

یابد بخوردنش باک نیست کراهت ندارد و معنیش آنکه خوردنش باک نیست وقتیکه چند روز بعد از گذشته دادن شیر گیاه

هم خورده باشد مطلقا وخیال این بزغاله مانند حال ماده گاو پلید خوار است که آنرا العربی جلاله گویند اگر آن هم چند روز دانه

خورده باشد بخوردنش باک نیست کراهت ندارد والا مکروه است کما فی شرح ابی المکارم وفی کراهیة فتاوی قاضی خان

ان الجدی اذا ربی بلبن الاتان قال ابن المبارک یکره اکله فقال اخبرنی رجل عن الحسن ان الجدی اذا ربی بلبن الخنزیر لا باس

به قال معناه انه لا باس به اذا اعلف ایاما بعد ذلک کالجلالة انتهی وهکذا فی الغیاثیة والعالمگیریة وخزانة المفتین وفی القنیة نقلا

عن عین الائمة الکرابیسی جدی رضع علی الاتان یحل اکله ویکره انتهی ودر فتاوی نوادر نقلا من الخلاصة گوید است لا باس باکل

جدی غذی بلبن الخنزیر انتهی وهکذا فی فتاوی قاضی خان وبزغاله که از پستان ماده سگ شیر نوشد خوردن گوشت آن

حلال است بعد چند روز کما فی القنیة نقلا من علاء الترجمانی جدی رضع ثدی الکلبة یحل اکله اذا ذبح بعد ایام والا فلا

انتهی واگر بز شراب را نوشید وفورا آن ذبح نموده شد حلال است بدون کراهت چه در صورت شراب در گوشت اثری نکرد

واگر بعد از شرب زمانی گذشته پس آن بز قید کرده خواهد شد تا بو پاکی آن مثل جلاله کما فی القنیة ولو شرب الشاة خمرا فذبحت من ساعته

لا یکره وان مکثت تحبس بمنزلة الدجاجة المخلاة انتهی ونزد قاضی خان اگر فورا هم ذبح کرده شود مکروه تنزیهی است کما قال

الشاة او الابل اذا سقی خمرا فذبحت من ساعته حل اکلها ویکره انتهی وبعضی از چهار پایان که با هم آمیزش گیرند اگر از باب جماع

مانند اونٹ بجمیع اقسام که آنرا بفارسی شتر و بعربی ابل بکسر الف و بعیر و جمل بفتح جیم خوانند و گاوی که آنرا بفارسی گاو
و بهندی بیل و بعربی البقر بفتح با و قاف خوانند و بقر اسم جنس است اطلاق میشود بر نر و ماده هردو و گاو را بعربی ثور گویند
جنس است اطلاق میشود بر نر و ماده هر دو میشود کذا فی حیوة الحیوان و بکری که آنرا بفارسی بز و بعربی عنز و معز گویند
و بعضی از وحشیان که از آدم انس میگیرند نیز حلال اند باجماع مانند هرن بجمیع اقسام که بفارسی آنرا آهو و بعربی آنرا ظبی
بفتح ظای معجمه میگویند و آن حیوانی است معروف مثل گوسفند و یکی از قسم آن آهوی مشکین است که نافش بسبب اجتماع خون
آماس کند و از شدت درد خوردن و آشامیدن ترک نماید و چندان لاغر شود که نافه از وی جدا شود و در اول خون تیره باشد
و چون سالی بگذرد و آفتاب بر آن عمل کند خشک شود و مشک گردد و مردم از صحرا آنرا بر گیرند کذا قال بعض الشعراء و
گاو وحشی که آنرا بهندی نیل گاو گویند و بعربی مها بفتح میم گویند و شتر وحشی کما فی مجمع البرکات اما المستانس من البهائم
فنحو الابل و البقر و الغنم یحل بالاجماع انتهی و فی العالمگیریة و اما المتوحش فنحو الظبی و بقر الوحش و ابل الوحش فحلال باجماع
المسلمین انتهی و فی حیوة الحیوان یحل اکل الابل بالنص و الاجماع قال الله تعالی احلت لکم بهیمة الانعام انتهی و ابن اعرابی گفته
که نعم شتر را گویند خاصة و انعام گوسفند و گاو و شتر را گویند و بعضیکه مراد از بهیمه چارپایه باشد پس اضافه بهیمه بسوی انعام اضافه
بیانیه است ای بهیمة من الانعام و مراد از انعام ازواج ثمانیه است یعنی نر و ماده از میش و بز و گاو و شتر قال الله عز و جل من الابل
اثنین و من البقر اثنین و من الضأن اثنین و من المعز اثنین و باره سنگها که آنرا بفارسی گوزن و بعربی ایل بکسر الف و یاء تشدید
یا رنگسو گویند و آن نری است از بز کوهی و شاخها بر سر دارد و اکثر احوالش مشابه بگاو وحشی است حلال است کما فی حیوة
الحیوان الایل بتشدید الیاء المکسورة الذکر من الاوعال یقال هو الذی یسمی بالفارسیة گوزن اکثر احواله شبیهة ببقر الوحش یحل
اکله انتهی و وعل بفتح واو که آن بز کوهی است حلال است باجماع کما فی حیوة الحیوان الوعل حکمه الحل بالاجماع انتهی و یامور
که آن قسمی از بز کوهی است و میان سرش یک شاخ میباشد و اکثر احوالش مشابه بگاو وحشی میشود و در حلت آن شبهه نیست
کما فی حیوة الحیوان الیامور حلال انتهی و جفره بفتح جیم آنچه که چهار ماهه باشد و از مادر خود جدا شود و از اولاد بز و نر گوسفند را
جفر گویند حلال است کما فی حیوة الحیوان الجفرة بفتح الجیم ما بلغت اربعة اشهر من اولاد المعز و فصلت عن امها و الذکر جفر و حکمها
الحل انتهی و تهیر که بفارسی نر میش و بعربی آنرا ضان میگویند حلال است کما فی حیوة الحیوان الضان حکمها الحل بالاجماع ا
و دنبه که آن نوعی از گوسفند است که بر دمش مقابل هر دو سرینش پاره گوشت مانند سپر بود که آنرا بعربی الیه گویند و دنبه
را بعربی کبش بفتح کاف گویند در حلت آن شبهه نیست و مینڈها که بفارسی آن میش نر و قوچ و عربی آن کبش بفتح کاف است
از اقسام نر است لهذا حلال است و شائقان بنا بر جنگانیدن نگاه دارند و مشهور بر مشابه است که اگر او را مقابل بینند تا دیگر بمیرد

و یا نیز کشته شوند چنیدان با هم می جنگند که سرش هم پاره پاره میشود لیکن از جنگ باز نمی آیند و شتر گاو و بز اگرچه صاحب دندان
اند مگر به دندان خود شکار نمی کنند لهذا حلال باشند کذا فی الحلبی حاشیه شرح الوقایه و السراج المنیر و جامع الرموز و الدر
و بهینسا که فارسی آن گاومیش و عربی آن جاموس است حلال است باجماع و همچنین موش که آن در هند بسیار است و در
تبت بسیار رسیده و جثه عظیم دارد و شیر آن الذ شیرها است و درنده مانند سگ و گرگ و غیره که با بز و آهو مجامعت نماید و
بچه صورت مادر پیدا شود آن بچه حلال است چه معتبر در حل و حرمت بچه مادر است کما فی الذخیره اذا نزا الکلب و الذئب علی شاة
فالمتبحة تؤکل فان العبرة للانثی انتهی و فی السراجیه السبع اذا نزا علی شاة او ظبیة فولدت ولدا فانه یحل انتهی و ماکیان
و بز و گاو و شتر اگر نجس هم خورند و دیگر چیز هم و اثر نجاست در گوشت انها ظاهر نشود حلال اند کما فی شرح ابی المکارم اما اذا
تجلل البعیر و لا یظهر اثرها فی اللحم لا بأس به انتهی و هکذا فی البزازیه و آنچه از آنحضرت علیه السلام قید ماکیان تا سه روز مروی است
پس آن بجهت تنزه است احتیاج آن نیست کما فی البزازیه و ما روی عنه صلعم انه یحبس الدجاج ثلثة ایام للتنزه انتهی و هر چه از بهایم که
عادت خوردن نجاست باشد و دیگر هیچ چیز نخورد پس گوشتش بجهت بدبودار شدن آن مکروه تحریمی است [illegible]
نیست کما فی فتاوی قاضی خان و لا یؤکل الجلالة التی تعتاد اکل الجیف و النجاسات و الجلالة [illegible] لحمها و یکون منتنا فلا
یشرب لبنها انتهی و هکذا فی العالمگیریه عن روایة ابن رستم عن محمد رح و فی البزازیه المکروه الجلالة التی اذا اقتربت وجد منها
رائحة منتنة فلا یؤکل و لا یشرب لبنها انتهی و هکذا فی شرح ابی المکارم و الخلاصه و در حلت اینچنین بز و غیره قبل از حبس شرط
است کما فی البزازیه و انما یشترط ذلک فی الجلالة التی لا تاکل الا الجیف انتهی و هکذا فی النوادر و الخلاصه و در مدت حبس اختلاف
است بعض فقها می گویند که شتر تا یکماه و گاو بیست روز و بز ده روز و ماکیان سه روز کما فی شرح ابی المکارم و فی شرح [illegible]
ان الابل یحبس شهرا و البقر عشرین یوما و الشاة عشرة و الدجاجة ثلثة ایام انتهی و هکذا فی البزازیه و نزد بعض شتر چهل روز و گاو
بیست روز و بز ده روز و ماکیان سه روز و گنجشک یک روز کما فی جواهر الاخلاطی نص فی الخانیه انه یحبس الابل [illegible]
اربعین و البقر عشرین و الغنم عشرة و الدجاجة ثلثة و العصفور یوما لان الظاهر انها تطهر فی هذه المدة
انتهی و نزد بعض شتر چهل روز و گاو سی روز و بز هفت روز و ماکیان سه روز کما فی جامع الرموز فیحبس الابل اربعین
یوما و البقر ثلثین و الغنم سبعة و الدجاجة ثلثة انتهی و نزد اکثر شتر و گاو ده روز و بز چهار روز و ماکیان سه روز
و بر همین است فتوی کما فی جامع الرموز و المختار فی الاولین عشرة و الغنم اربعة و الدجاجة ثلثة کما فی الکبری
انتهی و فی السراج المنیر فالدجاجة تحبس ثلثة ایام و الشاة اربعة ایام و البقر و الابل عشرة ایام [illegible] انتهی فی
فالدجاجة تحبس ثلثة ایام و الشاة اربعة و الابل و البقر عشرة و هو المختار لان الظاهر انها تطهر فی هذه المدة انتهی

وبه الحتار انتهى وفي جواهر الاخلاطي تبو الحتار انتهى هكذا في فتاوى قاضي خان وشرح المشكوة للشيخ عبد الحق الدهلوي و
بجيال ... نگذرد که بهندی ... این اختلاف در حصول طهارت ست یعنی درمابین همین اختلافات بهر اختلاف که طهارت اینها متیقن شود
همان بهترست حبس ست یا بنا ایش بر ثبوت ضرورتست بحکم مسئله اصولیه الضرورات تبیح المحظورات یعنی چندانکه ضرورت شدید برای
ذبح اینها خواهد شد در خصوصیت کمترین مدتهای حبس ازین اختلافات بعمل آورده خواهد شد و چندانکه ضرورت شدید نخواهد شد احتیاطا
اکثر مدتهای حبس ازین اختلافات بعمل آورده خواهد شد و سگ و تنبیکه بازجماع کرد لیس بچه پیدا شد که سرش مثل سگ است
و باقی اعضاء سوای سر مشابه بز است پس پیش آن گیاه و گوشت هر دو نهاده شوند اگر گیاه نخورد معلوم باشد که سگ است
لهذا احلال نخواهد شد و اگر گیاه خورد پس حلال شود بعد ذبح گوشت آن برای سر و سرش افکنده شود و اگر هر دو را خورد پس آزمایش بز آواز
اگر آواز مثل آواز سگ دهد معلوم شود که آن سگ است چیزی از آن خورده نشود و اگر آواز مثل آواز بز سازد پس سرش افکنده شود
و ورای سر باقی گوشت خورده شود و اگر هر دو آواز ساز در و برای پیش آب نهاده شود اگر از زبان نوشید معلوم شد که سگ است
... اگر از دهان نوشید معلوم شود که بز است حلال شود و ورای سر و اگر هر دو نهج نوشید مع شرائط ذبح نموده شود و اگر
ازان کرش یعنی شکنبه که بهندی اوجهری گویند برآید حلال باشد چه او بز است سوای سر خورده شود و اگر ازان امعا یعنی ...
که بهندی اینها را انتری گویند برآید ظاهر شود که سگ است خورده نشود كما في فتاوى قاضي خان الكلب اذا نزا على الشاة فولدت
ولدا رأسه رأس الكلب وما سوى الرأس من الاعضاء يشبه الشاة قالوا يقدم العلف واللحم فان لم يتناول العلف لا يؤكل لانه كلب
وان تناول العلف ولم يتناول اللحم يرمى رأسه ويؤكل ما سوى الرأس من اللحم اذا ذبح وان تناولهما جميعا يضرب فان نبح لا يؤكل
لانه كلب وان ثغى يرمى رأسه ويؤكل ما سوى الرأس فان اتى بالصوتين جميعا يذبح فان خرج منه الكرش يؤكل ما سوى
الرأس وان خرج منه الامعاء لا يؤكل منه شيء لانه كلب انتهى وهكذا في العالمگيرية و همچنین اگر بز بچه بصورت سگ زاید امتحانش
بطور مذکور کرده شود كما في جواهر الاخلاطي شاة ولدت ولدا بصورة الكلب فاشكل امره فان صاح مثل الكلب لا يؤكل وان صاح
مثل الشاة يؤكل وان صاح بهما يضع الماء بين يديه ان شرب باللسان لا يؤكل لانه كلب وان شرب بالفم يؤكل لانه شاة وان شرب
بهما جميعا يوضع التبن واللحم فان اكل التبن يؤكل وان اكل اللحم لا يؤكل وان اكلهما جميعا يذبح ان خرج الامعاء لا يؤكل وان خرج الكرش
يؤكل انتهى وهكذا في العالمگيرية و گینڈا که از الفارسی کرگدن و بعربی حریش بفتح حاء مهمله و کرکدن ... و مرمیس بکسر سیم ... گویند
و آن حیوانی ست که یک استخوان دراز بطور شاخ بر پیشانی دارد و چشمهایش نهایت خرد و سرخ میباشد و از فیل
دو ... است ... سپر سازند و چرم آن بغایت سخت ست و کمتر حیوانی باوی مقابله تواند کرد و در برهان قاطع مذکور ست کرگدن
بفتحا ... کاف فارسی دال ابجد جانوری باشد شبیه بگاومیش و بر سر مینی شاخ دارد گویند بچه آن در شکم مادر پنج سال بماند و بعد از

تا یکسال سر از فرج مادر خود بر می آرد و گیاه میخورد بهمین طریق تا چهار سال بعد از آن بر می آید و می گریزد و حکمت درین آنست که زبان او دراز و بسیار درشت است و بچه در نهایت نازک تاب لیسیدن مادر ندارد و کوشتش پاره پاره شود انتهی کذا فی حیوة الحیوان حکمش اینکه حلال است نزد امام ابو حنیفه رح و ابو یوسف رح چه آن مانند گاو میش است و نیز بجهت آنکه چیزی مردار نمیخورد بلکه گیاه میخورد و نزد امام محمد رح حرام است بجهت مشابهت آن با فیل کما فی منتخب المیر نا قلا عن الذخیرة اکل الحرش حلال عند الامام و ابی یوسف لانه کالجاموس البری خلافا لمحمد رح لانه کالفیل انتهی و فی جواهر الاخلاطی یحل اکل الحرش لان علیا رض کان جالسا تحت ظل شجرة فی وقت الحار فجاء الحرش اراد ان یضرب علیا فاخذ علی کرم الله وجهه و ضرب علی الارض و ذبحه وقال کلوه فانه من جنس الارض فاخبر بذلک رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال علیه السلام ما قال علی صحیح الحرش دابة له مخالب کمخالب الاسد ولها قرن فی هامتها و یسمیها الناس کرکدن هکذا فی سراج انتهی و مردم که از اعراب النسان میگویند حرام است بجهت شرافت و کرامت نسناس در قصص الانبیا نوشته است که نسناس نوعی از حیوانات بهشت آدمی شکل زیبا دارند اما ناطق نیستند از مردم با نها وطی میکنند و از انها فرزند آید و در حماقت و بلاهت ضرب المثل شعرا است چنانکه مولوی عبد الرحمن جامی در سبحة الابرار میفرمایند مصرع بخدا ناس نئی نسناسی و فی رسالة المعرفة الشافیة حرام است [illegible] و براق که آن مرکبی است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم شب معراج بران سوار شده و تصدیق جناب شان بر وقت حشر بر سر قبر هر یک از امام مردم یک یک خواهد رسید و آن کلان تر از خر و خرد تر از استر بود کما فی المنتخب و آن اگر بهشت آید حکمش مانند حکم اسپ است کما فی حیوة الحیوان البراق حکمه کعموم الخیل انتهی و چونکه نوبت بیان باینجا رسید حالا بنابر تسهیل عوام نقشه احکام حیوانات مندرجه فصل هذا نوشته شد

حکم	عربی	فارسی	هندی
حرام	اسد	شیر	باگهه
حرام	ذئب	گرگ	بهیڑیا
حرام	+	چرخ	هنڈار
حرام	نمر	پلنگ	تیندوا
حرام	فهد	یوز	چیتا
حرام	ثعلب	روباه	لومڑی

[illegible]	عربی	فارسی	هندی
نجس	ضبع	کفتار	بجو
حرام	سنور	گربه	بلی
حرام	کلب	سگ	کتا
حرام	سنجاب	سنجاب	
حرام	سمور	سمور	
حرام	دلق	دله	

ہندی	فارسی	عربی	حکم
ریچھ	خرس	دب	حرام
بندر	بوزنہ	قرد	حرام
لنگور	بوزینہ		حرام
بلی	گربہ	قطن	حرام
گیدڑ	شغال	ابن آوی	حرام
	جند بادستر	+	حرام
لکڑبگھا		ضباع وسبع	حرام
		قنفذ	حرام
[illegible]	[illegible]	نمس	حرام
نیولا	راسو	ابن عرس	حرام
چوہا چھپکلی	موش و سوسمار	یربوع	حرام
گلہری	موش پرندہ	فارة النخل	حرام
سیاہ گوش	سیاہ گوش	تفہ	حرام
سور	خوک	خنزیر	حرام
ہاتھی	پیل	فیل	حرام
گدھا گھر کا	خر خانگی	حمار اہلی	حرام
خچر	استر	بغل	حرام
گورخر	گورخر	حمار وحشی	حلال
گھوڑا	اسپ	فرس	مکروہ تحریمی

ہندی	فارسی	عربی	حکم
کھرہا	خرگوش	ارنب	حلال
	وبک	وبر	مختلف فیہ
اونٹ	شتر	ابل	حلال
گائے	گاو	بقرہ	حلال
بیل	نرگاو	بقر	حلال
بکری	بز	عنز	حلال
ہرن	آہو	ظبی	حلال
سرائچا	گاو وحشی	مہا	حلال
بارہ سنگھا	گوزن	ایل	حلال
بکری پہاڑی	بزکوہی	وعل	حلال
		یامور	حلال
		جفرہ	حلال
بھیڑ	میش	ضان	حلال
دنبہ	.	کبش	حلال
مینڈھا	میش نر	کبش	حلال
بھینسا	گاومیش	جاموس	حلال
گینڈا	کرگدن	کرکدن	مختلف فیہ
آدمی	مردم	انسان	حرام
بن مانس	نسناس	+	حرام

[illegible] احوال پرندہا [illegible] حلال نیست خوردن گوشت پرندہا کہ پنجہ دارند و از پنجہ خود با [illegible] شکار [illegible]

[illegible]

و بفارسی تشقیف یا توان ملایست که می شود و نگاه انثی و در پریدن بسیار سریع است و باز و باشه خفیف اند کذا فی حیوة الحیوان
و عربی آن باز نیز هست و بهادرون بهندی فارسی مستعمل و کرگس که آنرا بهندی گده و بعربی نسر بفتح نون و سکون سین گویند
و آن مرغ مردار خوار باشد و عمر وی بغایت دراز بود و بعضی گفته اند هزار سال عمرش می باشد و دشمن ... قد اقتسمت عقابان و
اضمم عین که آن مرغیست شکاری معروف و بفارسی آنرا الضیم بهمزه و فتح لام گویند و بعضی لام اشد ... گفته اند که آن
از صبح تا شام برای تحصیل غذا در پرواز باشد و اگر بوی عطر بسامش رسد بمیرد و چون بچه اش از بیضه بر آید آنرا برابر آفتاب نگاه دارد
اگر با آفتاب نظر تواند کرد آنرا نگاه دارد والا از بلندی فرو افکند تا هلاک شود و گویند پیش ... نصب کنند و منقوش القوه سنگه بندیه
کج بودن ذلش آن القوه عبارتست از مرضی که در آن روی مردم از جانب بجانب دیگر کج می شود و درسل مینماید و باشه که لغت فارسی است
در هندی مستعمل و آن جانوریست شکاری زرد چشم کوچک تر از باز باشد و بعربی آنرا باشق بفتح شین خوانند و لغات بحرکات ثلاثه در
باکه آن مرغیست تیره رنگ ... دار منقار پنجه ... مانند کنجشک ... بار انسکار ... و شاهین که آن مرغیست سیاه چشم معروف
کما فی السراجیه و لا یحل اکل ذی مخلب من الطیر کالصقر و البازی و النسر و العقاب و الباشق و البغاثه و الشاهین انتهی و ...
مهمله بفتح دال مهمله و همزه ... پرندهای شکاری است جثه خوار است و بلند پرواز ... [illegible]
ست که در طیران توانت مینماید و این امر عجیب آنرا احتمال نیست کذا فی حیوة الحیوان ... آنرا بفارسی ...
میگویند مشهور است که سالی ماده و سالی نر می شود و این نیز داخل در حکم مذکور است کذا فی جامع الرموز و البرجندی ...
مجمع البرکات و فعص بفتح فا که آن از پرندهای شکاریست کنجشک بار ... شکار میکند و شاید ... دیگر از آن ... حرام
کما فی حیوة الحیوان الفعص فهو اصغر الجوارح نفسا یصید العصفور و هو شبیه الباشق فی الشکل الا انه اصغر منه و یحرم اکله ...
لنهیه صلی الله علیه و سلم عن اکل کل ذی ناب من السباع و مخلب من الطیور رواه مسلم عن میمون بن مهران عن ابن عباس رضی الله عنه
و به قال اکثر اهل العلم انتهی و عنقا بفتح عین مهمله که آن پرنده ایست معروف و در طیور اعظم بحسب جثه بود و آن فیل را شکار میکرد
و از قدیم میان مردم بود پس مردمان از ان اذیت یافتند چنانچه در وقت حضرت حنظله نبی صلوة الله علیه بدعای ایشان ...
گشت کذا فی حیوة الحیوان و آنرا بفارسی سیمرغ گویند و در شرح مقامات حریری وجه تسمیه اش بسیمرغ مذکور است که هر یک از عنقا
بمنزله سی مرغ است و در جهان آنرا بجز نام نشان نیست و در عجائب المخلوقات مذکور است که عنقا قوی هیکل پادشاه طیور است چرا که
چون صید کند بقدر حاجت خود خورد و باقی بدیگر حیوانات گذارد چنانچه صفت پادشاه است و هزار و هفتصد سال عمر کند و بعد از صد
سال بیضه نهد و در سیصد و پنج سال بچه از بیضه بر آید و در بعض کتب به نظر آمده که عنقا هر حیوانی را از وحوش و طیور که یافتی صید کردی
روزی طعمه نیافت تا اینکه طفلی ... را برداشته برد و روز دیگر زنی صاحب دو فرزند صغیر را میان بالهای خود گرفته برد ... آنرا

در صحیح شده شکایت نزد حضرت حنظله بن صفوان پیغمبر خود بردند ایشان دعا کردند که خدایا نسل این قطع کن آخر الامر صاعقه
آنرا فرو گرفت و بسوخت فقط و چونکه آن شکاری است ابتدا بروقت وجود حرام خواهد شد و شکره که این لغت فارسیست
در هندی مستعمل و آنرا الفارسی پیغو نیز گویند و آن غیبت شکاری معروف از جنس باشه لکن ازان کوچکتر بود و در
هیئتش شکی نیست و لگوره که آنرا الفارسی ورکاک و شیر کنجشک و بعربی صرد بضم صاد گویند چونکه بپنجه خود کنجشکها را شکار میکند
لهذا حرام است کذا فی السراج المنیر والعالمگیریة وخزانة المفتین و فی البزازیة ویکره اکل الصرد انتهی وهکذا فی شرح المشکوة للشیخ
عبد الحق الدهلوی و زرق بضم زای معجمه و تشدید راء مهمله غیبت شکاری میان باز و باشه کذا فی حیوة الحیوان و نزد صاحب
صحاح و صراح و فرا آن معرب جره است که باز سفید را گویند و صاحب دستور گوید که آن باشه خرد است بالجمله هرچه باشد چونکه
از پنجه خود شکار میکند لهذا حرام است کما فی حیوة الحیوان الزرق یحرم اکله انتهی و قرقیچ که آن پرنده است مشهور و از عقاب کوتاه
میباشد و سفید بسیار بود و آنرا الفارسی و برادران گویند بسبب آنکه چون یکی قصد صید میکند اگر عاجز شود دیگری بمددش آید
کذا فی البرهان و منتهی الارب و چونکه آن از پرندهای شکاریست در حرمت آن شکی نیست و زمستی بضم تا و فتح میم که آن را
بفارسی زمستانی گویند و آن پرنده است شکاری سیاه چشم و آن حرام است و رخم بفتح را و خای معجمه و آن پرنده است مردار خوار
ابلق رنگ یعنی سیاه و سفید آمیخته مشابه به کرکس مکروه تحریمی است کما فی الهدایة و کره اکل الرخم انتهی هکذا فی خزانة
المفتین و زاغ کشت که آن پرنده است کوتاه جثه و سیاه یا کوسیاه بدن کما فی جامع الرموز و فتاوی قاضی خان چونکه دانه میخورد و
ناپاکی نمیخورد لهذا خوردنش حلال است بالاتفاق کما فی الوقاية و حل غراب الزرع انتهی و فی الهداية ولا بأس بغراب الزرع لانه
یاکل الحب انتهی و خوردن زاغی که نمیخورد مگر ناپاکی و جثه مرده او آن سیاه و سفید آمیخته میباشد کذا البرجند حرام است و آنرا العقعق
ابقع می نامند کما فی الهداية ولا یوکل الابقع الذی یاکل الجیف انتهی و فی شرح ابی المکارم ولا الابقع الذی یاکل الجیف
لاکله الجیف و لانه ذو مخلب من السباع انتهی و هکذا فی جامع الرموز و فی الشمنی شرح مختصر الوقایة لانه یاکلها صار من السباع
انتهی و فی شرح المختار لانه ملحق بالخبائث و الخبیث ما تستخبثه الطباع السلیمة انتهی و فی العنایة انه مکروه انتهی کذا فی المحیط و
زاغ صحرائی که سیاه و فربه و بسیار بزرگ باشد و آن در صحرا میباشد و در آبادی کمتر آید و آن را بعربی غداف بضم غین معجمه و بهار
کلاغ می نامند حلال نیست کما فی الهداية و کذا الغداف انتهی و خوردن مرغی سیاه و سفید که از جنس زاغ است و دم او دراز
میباشد و آوازش بلفظ عق بود و بعربی آنرا عقعق و بفارسی آنرا عکه گویند نزد امام ابو حنیفه رح مضائقه ندارد چه آن نجاست
و دانه هر دو میخورد پس مشابه به ماکیان گردید و نزد امام ابو یوسف رح مکروه است چه آن اکثر ناپاکی را میخورد مگر فتوی
بر قول امام ابو حنیفه رح است کما فی الهداية و قال ابو حنیفه رح لا بأس باکل العقعق لانه یخلط النجاسة فاشبه الدجاج

وعن ابی یوسف رح انه یکره لان غالب اکله الخبیث انتهی وفی الزیلعی الاول اصح انتهی وفی العنایة وما یخلط کالدجاج والعقعق

فلا باس باکله عند ابی حنیفة وهو الاصح لان النبی صلی الله علیه وسلم اکل الدجاجة وهی مما یخلط انتهی وفی فتاوی قاضی خان

وعن ابی یوسف انه قال سألت ابا حنیفة رح عن العقعق فقال لا باس به فقلت انه یاکل النجاسات فقال انه یخلط النجاسة بشیء

آخر فکان الاصل عنده ان ما یخلط النجاسة بشیء آخر کالدجاج لا باس به قال ابو یوسف یکره العقعق کما یکره الدجاجة المخلاة

انتهی هکذا فی جامع الرموز ومجمع البرکات والبرجندی وشرح الالیاس والعالمگیریه وفی الشمنی وحل العقعق عند ابی حنیفة رح

لانه یاکل الحب والخبیث فاشبه الدجاج فی اکله الحب والنجاسة وقال ابو یوسف یکره لان غالب اکله النجاسة انتهی وکحل [illegible] که

آنرا بفارسی کبک با کاف فارسی گویند وآن طائریست بقدر ماکیان منقار وهر دو پا سرخ دارد وآن دو قسم است یکی آنکه [illegible]

است و دوم را رنگ زرد و سرخ کذا فی المنتخب والبرهان وحیوة الحیوان و در هندی آنرا چکور گویند و در حلت آن شبهه نیست

فی حیوة الحیوان کلها حلال اتفاقا انتهی و تیتر که آن پرنده ایست مشابه بکبک لاکن از آن کوچکتر و در حلت آن شبهه نیست وقال

که آن نوعی ست از مرغان خوش آواز بمقدار گنجشک پرهای سرخ و نقطهای سفید و سیاه بر آن دارد و نهایت خوش آواز و [illegible]

آن از عجائب تماشا است و بفارسی آنرا سرخ گویند و ماده آنرا [illegible] گویند و در حلت آن شبهه نیست علی ما [illegible] القیاس

در حلت چکور اکبر جیم بفارسی که آن پرنده ایست بقدر گنجشک مائل بسیاه رنگ شکی نیست و نیل کنهه که آن مرغی است بمقدار

فاخته و آنرا بعربی شقراق [illegible] بفارسی سبزک گویند و آن سبز رنگ سبزی آمیخته باشد و تاجی هم بر سر دارد مانند [illegible] کذا

فی البرهان حلال است و هما که لغت فارسی است و در روی هندی مستعمل آنرا استخوان خوار نیز گویند و آن مرغی است بزرگ

از کرکس استخوان خورد و مشهور است که هر که سایه او انداز داو بادشاه شود و بعربی آنرا [illegible] بضم با و بفتح لام [illegible] گویند کذا فی لغات

اللغات و آن حرام است کما فی رسالة لبعض الشعراء [illegible] بضم سین و فتح را و عین مهمله پرنده ایست خوب رنگ [illegible]

مرغ است در حلت آن شکی نیست کما فی حیوة الحیوان [illegible] حکمها حل الاکل انتهی و ملخ که آنرا بفارسی ملخ و بعربی جراد بفتح

جیم وقیل بضم [illegible] و تشدید [illegible] حلال است و نزد امام مالک رح حلال نیست جراد مگر [illegible] دیگر [illegible] آن

[illegible] حلال شود [illegible] پس حلال آن مثل حال دیگر حیوانات بری است که بدون [illegible]

حلال نشوند و دلیل ما قول او علیه السلام است که احمد و ابن ماجه و دارقطنی از ابن عمر رض روایت میکنند احلت لنا میتتان و دمان

اما المیتتان فالسمک والجراد واما الدمان فالکبد والطحال [illegible] حلال است

[illegible] سیدنا امیر المؤمنین [illegible] فی الهدایة [illegible]

باکل الجراد [illegible] وقال مالک رح لا یحل الجراد الا [illegible]

بعض الشعراء علی الحزن [illegible]

امام مالک رح حلال نیست [illegible] دیگر [illegible] کرده شود

علیه یا رسول الله صلی الله علیه وسلم رضی الله عنه عن الجراد فقال کلّه کله وهذا حدیث مرسل ماجه وداود علی انه سمکة وان مات نفسه الخ انتهی وفی

الکفایة فان قیل هذا الخبر یخالف لقوله تعالی حرمت علیکم المیتة آه قلنا هذا الخبر مشهور ومؤید بالاجماع فیجوز تخصیص الکتاب

به انتهی و زنبور بضم زای معجمه که بهندی آنرا بهر و بفارسی انزاکبت گویند وآن جانوریست پردار که در نیش آن زهریست وآن نیز

سوذی بولنش حرام است کذا فی الهدایة و دودِ زنبور که دران روح نیامده باشد حلال است کما فی شرح ابی المکارم علی النقایة

الوقایة قال قاضی خان لا باس بدود الزنبور قبل نفخ الروح فیه لان ما لا روح له لا یسمی میتة انتهی وهکذا فی جامع الرموز والعالمگیریة

ناقلا من الظهیریة وخزانة المفتین والبزازیة والسراج المنیر وحوصل بفتح حاء مهمله که آن غلیست بزرگ سفید عظیم از بط و بسیار خوار باشد

ومانهی می خورد و بعض حوصل است و در حلت آن شبهه نیست کما فی حیوة الحیوان الحوصل حکمه الحل انتهی و هدهد بضم هر دو ها و سکون

دال در همین لغت در هندی مستعمل است آنرا بفارسی پوپک گویند وآن مرغیست سلیمانی کوچک و بر سر تاج دارد حلال است بدون کراهة

کما فی القنیة ناقلا من اقطاعات الناطفی لا باس باکل الهدهد انتهی وهکذا فی جامع الرموز والعالمگیریة والسراجیة والبزازیة ودُعْناص

بفتح دال که آنرا قبس نیز گویند وآن پرنده ایست کوتاه از صرد و سیاه و سفید طوق دارد و منقار سخت دارد در حلت آن شبهه نیست کما فی

حیوة الحیوان الدعناص الطائر الصغیر من انواع العصافیر اصغر من الصرد مطوق بسواد و بیاض شدید المنقار حکمه الحل لانه من انواع العصافیر

انتهی پرندهایکه از چنگ جوارح شکار نمی سازند بعضی از انها انس دارند مثل کبوتر مانند ماکیان بهمه اقسام که عرب آنرا دجاجه گویند و بط که بهندی آنرا بطخ گویند

وآن مرغیست سفید که از خانه ها پرورند و بعضی از انها وحشی شوند مانند کبوتر که آنرا بعربی حمامه بفتح حاء مهمله وبفارسی کفتر گویند و گنجشک که اهل هند آنرا چریا

وعربان عصفور بضم عین می نامند وآن مرغیست کوچک که در خانه ها آشیان کند و در منقار آن قوت باشد و تیهو و قبج بفتح قاف که آنرا بفارسی کبک غیر دری گویند

آن شهره است و کرکی بضم کاف که آنرا بفارسی کلنگ میگویند وآن پرنده ایست کبود رنگ دراز گردن که آنرا شکار کنند و خورند و

پرهای دم آنرا بسر زنند کذا فی البرهان مانند اینها اینهمه حلال اند باجماع کما فی مجمع البرکات و ما لا مخلب له من الطیر فالمستانس منه

کالدجاج والبط والمتوحش منه کالحمام والعصافیر والقبج والکرکی ونحوها حلال باجماع المسلمین کذا فی العالمگیریة ناقلا عن البدائع انتهی

ودر صحیح البخاری و مسلم عن ابی موسی الاشعری رضی الله عنه قال رأیت رسول الله صلعم یاکل لحم الدجاج انتهی کذا فی المشکوة و در

تاکیه مشهور است که دجاج را اطلاق میکنند بر نر و ماده و حُبارَی بضم حاء مهمله و تشدید یا مهمله که آن از جنس عصفور است لهذا حلال است

کذا فی حیوة الحیوان و سَلوی بفتح سین که آنرا سمانی بضم سین نیز گویند وآن مرغیست سفید شبیه به تیهو لکن از ان کوچک تر و آنرا

بفارسی ورتیج بفتح را و در هندی لوا گویند وآن بر بنی اسرائیل از آسمان نازل میشد حلال است کذا فی حیوة الحیوان السلوی

یحل اکله بالاجماع انتهی و قمر و کرکان پرنده ایست سیاه و بزرگ از گنجشک میباشد حلال است کما فی حیوة الحیوان الشحرور حکمه

کالعصفور انتهی وشقنین بفتح شین ثقیلة هانی و بعربی آنرا سمام بضم یا و شد آنرا سمانی و بفارسی تیهو چکار و بهندی کنجا خوانند

و آن پرنده ایست دراز گردن که بر کنار آب میماند و ماهیان را میخورد و از کلنگ کوچک تر و آن حلال است کما فی حیوة الحیوان
الشفنین حکمه الحل بالاجماع انتهی و صعوه بفتح صاد که آن مرغیست کوچک سرخ سینه بقدر گنجشک و آن خطهای سیاه و سفید
دارد و دم خود را بر زمین میزند و بهندی آن ممولا و فارسی آن سنگانه و مرغ فاطمه و سرخچه است و آن حلال است چه آن از
قسم عصافیر است کما فی حیوة الحیوان الصعوة حکمها کالعصافیر انتهی و چنیدول که آنرا بفارسی چکاوک و بعربی قبره بضم
قاف و تشدید بای موحده گویند و آن مرغیست از گنجشک اندکی بزرگتر و خوش آواز و تاج بر سر دارد کذا فی نفائس اللغات
و در حلت آن شبهه نیست کما فی حیوة الحیوان حکمها حل الاکل انتهی و غواص بفتح غین و تشدید واو و نورس بفتح نون که
آن مرغابی است بقدر کبوتر و یا اندکی کلان تر از آن و نورس هوا می پرد و غواص چیزهای نشیند و هر دو خود را در آب
اندازند و بهندی آنرا ... و هندی انهارا ... است و آنها حلال اند و بلبل بضم هر دو با که آن لغت عربی است و در هندی ...
و آن مرغیست که هزار دستان است و آنرا عندلیب نیز گویند از اقسام گنجشک است لهذا حلال است کما فی حیوة الحیوان العندلیب
حکمه حل الاکل لانه من الطیبات انتهی و بتر که آن پرنده ایست مانند بلا و گوشتش از گردن بط طویل میباشد
حلال است کما فی حیوة الحیوان النهطا ... الا در ... الطول من عنق الاوز حکمه الحل لانه من الطیبات انتهی و لقاز
نون که آن پرنده ایست از قسم گنجشک که نهایت کوتاه میباشد حلال است و دجاجه مرده و تخمیکه از شکم آن دجاجه بیرون آید
حلال است اعم از آنکه پوست آن سخت شده باشد یا نه کما فی مجمع البرکات الدجاجة المیتة اذا خرجت من بطنها البیضة تؤکل
عند نا سواء اشتد قشرها او لم یشتد قشرها کذا فی فتاوی قاضیخان انتهی و حُمَّره بضم حاء مهمله و تشدید میم و را مهمله قسمی است
از پرندها مانند گنجشک که آن حلال است بالاجماع کما فی حیوة الحیوان الحمرة بضم الحاء و تشدید المیم و بالراء المهملة ضرب من الطیر
الحکم الحل بالاجماع لانها من انواع العصافیر انتهی و رهره بفتح را مهمله که آن پرنده ایست در مکه معظمه خصوصا در مسجد الحرام
بسیار میباشد و مشابه به گنجشک است پس در حلت آن شبهه نیست کما فی حیوة الحیوان الرهرة بفتح الراء طائر ... کثیر
بمکة خصوصا بالمسجد الحرام اشبه العصافیر انتهی و ... که آن مرغیست مشهور و عرب آنرا طاوس و اهل فارس آنرا ...
بکسر فا گویند حلال است بدون کراهة و نزد شعبی رح مکروه است و اکثر فقهاء فتوی بر قول اول داده اند اگرچه بعض بطرف قول
ثانی هم رفته اند کما فی التهذیب شرح القدوری و لا بأس باکل الطاوس انتهی و فی مجمع البرکات و لا بأس باکل الطاوس
و عن الشعبی یکره اشد الکراهة و بالاول یفتی کذا فی الحمادیة انتهی و فی السراج المنیر و لا بأس باکل الطاوس و به یفتی انتهی
فی المضمرات و عن الشعبی یکره اشد الکراهة و به یفتی انتهی و فی جواهر الاخلاطی و لا بأس باکل الطاوس و قیل یکره اشد الکراهة
و بالاول یفتی انتهی و خوردن بیضه طاوس درست است و نزد شعبی مکروه است کذا فی التهذیب شرح القدوری ...

تا بشتناة فوقانیه و نون وتشدید واو وضم آن که آنرا صاصه نیز گویند و آن پرنده ایست دقیقه که شب میشود از گوشهای خانه
خود انتقال می کند و در زمان نهایت تا صبح او را قرار نمیشود و بسبب حرف و هندی آن پیا و فارسی کبود است و آن
حلال است کما فی حیوة الحیوان التنوط وفی الکفایة انه بفتح التاء المثناة فوق وفتح النون وضم الواو المشددة و هو طائر
لا یزال اذا اقبل علیه اللیل یتنقل من غصن الی غصن ویبیت فیها ولا یاخذه القرار الی الصبح خوفا علی نفسه وحکمه الحل لانه نوع من
العصافیر انتهی و ضرسیس بضم ضاد معجمه و فتح راء مهمله که آن پرنده ایست هر دو منقارش رقیق باشد و در دم آن
نقطه سفید میباشد و آن حلال است کما فی حیوة الحیوان الضرسیس حکمه الحل انتهی و بُزّه پرنده ایست که اکثر بر کنار رود
نشیند و گاهی بر درخت هم و منقاری دراز دارد و رنگش سیاه و سفید بود و آواز دراز کند و بفارسی آنرا بُزک
گویند و آن حلال است و سرخاب بضم سین که لغت فارسی است و در اردو هندی مستعمل است کذا فی نفائس اللغات
و نر و ماده اش را در هندی چکوی چکوا نیز گویند و عرب آنرا شنام بضم نون گویند و آن مرغی است که نر آن در شب از ماده
جدا میماند و یکی دیگری را نمی بیند و آواز میکنند و هر یکی جانب آب و از دیگری میپرد و همه شب بسر میکنند و آن حلال است کما
فی حیوة الحیوان الشنام یحل اکله لانه من الطیبات و لان النبی صلی الله علیه وسلم اکله انتهی و قطا بفتح قاف که آن مرغی است سنگ خوار
و آن حلال است باجماع کما فی حیوة الحیوان و حکمه الحل بالاجماع لانه من الحمام انتهی و ققنس مرغی است بغایت سفید
و منقاری دراز دارد و در آن سوراخها بسیار و چون از تحصیل قوت عاجز گردد خس و خاشاک آنقدر جمع کند که خود میان آن
نشیند و سرائیدن آغاز کند و مرغان بسیار گرد اگردش فراهم شوند و آن بال بهم زند و دم بر هم زند تا بد و از
حرکت بال آتش حادث شود و در آن خاشاک گیرد و آن در میان آن سوخته شود و در زیر خاک رطوبت است دمی جمع شود و از آن
بچه ققنس پیدا آید و این حرام است بمذهب حنفی و شافعی کذا فی رساله بعض الشعراء و خفاش بضم خاء معجمه و تشدید فاء
که آنرا بفارسی شپره و بهندی چمگادر گویند حرام است بمذهب ابو حنیفه صاحب ندان پس از ذبح شد و مسح اعضای وی است از جراحت
طیور در جراحت بهائم را اگر اکثر استعمال شود در جراحت بهائم است کذا فی البرجندی فی فتاوی قاضی خان لا یوکل الخفاش لانه
ذو ناب انتهی و نزد بعضی حلال است کما فی جامع الرموز و لا باس بالبیس طیر فی مخلب کالخفاش فی روایة کما فی الحیلة انتهی
و فی البرجندی ذکر فی المحیط ان فی الخفاش اختلاف المشائخ انتهی و فی الکفایة و اما الخفاش فقد ذکر فی بعض المواضع انه
یوکل و فی بعضها انه لا یوکل انتهی و هکذا فی العالمگیریة و القهستانی شرح المختصر و الدر المختار و فی البزازیة و لا یوکل الخفاش لانه
ذو ناب انتهی و فی حیوة الحیوان یحرم اکله لما رواه ابو الحویرث مرسلا ان النبی صلی الله علیه وسلم نهی عن قتله و سئل عن
الامام احمد فقال و من یاکله قال النخعی کل الطیر حلال الا الخفاش مطلقا انتهی و در نفائس اللغات می آرد مشهور است که حضرت

عیسی علیه السلام بصورت شپره مرغی از گل ساخت و منفذ برا آنرا فراموش کرد بحکم الهی صورت جان یافت و میپرید
واز نظر غایب شد و جان داد حق تعالی از قدرت کامله خود شبه آنرا و بیافرید انتهی و تدرج که آن پرنده ایست مانند تیتر و در زمین
نرم مسکان خود میگیرد و در خراسان و غیره میشود و در فارسی آن تدرو است حلال است کما فی حیوة الحیوان التدرج طائر کالدراج
یتخذ داره فی التراب اللین یکون بارض خراسان و غیرها من بلاد فارس حکمه الحل لعدم استخباثه انتهی و دراج بضم دال مهمله
و تشدید راء مهمله که آنرا بهندی تیتر و بفارسی تیهو گویند و آن مرغی است کوچکتر از کبک و شبیه بان و آن حلال است کما
فی حیوة الحیوان الدراج حکمها الحل انتهی و دیلم بفتح دال نر تیتر را گویند حکمش مانند حکم تیتر است کما فی حیوة الحیوان و ابابیل که
آن مرغی است کوچک پشت و دمش سیاه و سینه اش سفید منقارش سیاه و در سقف خانه ها و مسجدها آشیانه بندد و لهذا بعضی
آنرا پرستوک و پرستک و دستوک و فراستوک و بعربی خطاف بضم خاء معجمه و تشدید طاء مهمله گویند و لقلاق بفتح لام که آن مرغی
معروف که گردن و پا و منقار دراز دارد و بهندی و فارسی آنرا لکلک گویند و آواز ش لقلقه میشود و آن جانوریست بلند پرواز
و در جثه چون کلنگ و در بالهای آن قدری سیاهی باشد و این هر دو حلال اند بلا کراهة کما فی العمرابیة و لا باس باکل الخطاف
و اللقلاق انتهی و هکذا فی جامع الرموز و قاز که پرنده ایست معروف و عرب آنرا قاقولی می نامند حلال است و شتر مرغ که لغت
فارسی است و در هندی مستعمل و آن مرغی شبیه بشتر باشد و در زمین نهایت بسیار میباشد و آن دویدن چنان است که اسپان
اسپ عربی بوی سوار شود و بقوت پر و بال هر دو میدود و در دراز هر مرغی بیضه بیشتر میگذارد و بیضه اش بعضی چنان بزرگ
میشود که یک رطل آب بل زیاده در آن گنجد و اعراب بیضه آنرا سوراخ کرده خالی کنند و پر آب نموده تا قلعه ها رسند و ساخته در
زمینها که آب نباشد دفن کنند و آن موضع را نشان نمایند تا هنگامیکه آب نباشد بکار آید و برآرند و بیاشامند کذا فی
رسالة لبعض الشعراء و بعربی آنرا نعامه بفتح نون گویند و تذکیر و تانیث درین هر دو برابر است این اگر بچه برادر دیگر را بچه خود
شمار نمی کند لهذا حلال است کذا فی جامع الرموز و المغنی و سراج المنیر و فی حیوة الحیوان یحل اکل النعام بالاجماع لانه
من الطیبات انتهی و الو که آنرا بفارسی چغد و بعربی بوم گویند و آن طائریست در شب طیران نماید نه در روز و از ملاقاتش ذکر
و انثی هر دو میشود کذا فی حیوة الحیوان و آن حلال است کما فی سراج المنیر و البوم یوکل کذا فی خزانة المفتین انتهی و فی جامع
الرموز و لا باس بالبوم فی روایة عن ابی یوسف رح کما فی العتابی انتهی و فی البرجندی و البوم یوکل کذا فی الفتاوی
الظهیریة انتهی و هکذا فی العالمگیریة و خزانة المفتین و بوه بضم با و سکون واو و ها در آخر کذا فی نفائس اللغات پرنده ایست
مشابه بوم مگر آن خرد تر از بوم است حکمش مانند حکم بوم است کما فی حیوة الحیوان البوه طائر یشبه البوم الا انه اصغر منه و حکمها کالبوم
انتهی و طوطی که مرغیست معروف حلال است و ابو براقش که آن مرغیست نیکو رنگ هر زمان رنگی و لونی دیگر پیدا کند حال آن

لبعض الشعراء علی الزین لاهجی سنه ۱۲ مرقوم

چه آن مانند گنجشک است و آن را شرشور نیز گویند کما فی حیوة الحیوان الشرشور انه ابو البراقش حکمه حل الاکل لانه داخل فی العصافیر
انتهی و کروان بفتح کاف و را مهمله پرنده ایست که بفارسی آن را سنگخواره گویند حلال است کما فی حیوة الحیوان و حکمه حل الاکل بالاجماع
انتهی و قمری که لغت عربی است و در اردو و ہندی و فارسی مستعمل و آن جانوریست سرخ طوق دار از جنس کبوتر که
آواز خوش دارد و موطنش قمریه است و سودانی که آن پرنده ایست اکثر انگور بسیار میخورد و زرزور که آن را بفارسی سارک گویند آن
مرغی است سیاه رنگ و مانند طوطی سخن گوید و ہندی آن مینا است و دبسی که آن پرنده ایست کوتاه همه اینها حلال اند
کما فی جامع الرموز و لا باس بالبسی بذی مخلب من الطیر کالقمری و السودانی و الزرزور و الدبسی انتهی و هکذا فی العالمگیریة
و حباری بضم حای مهمله که آن جانوریست مشهور سیاه و سفید و بترکی آن را توغدری گویند مباح است و اطلاق لفظ حباری
بر کلنگ و ماشی هم [illegible] کما فی حیوة الحیوان فی المشکوة و عن سفینة قال اکلت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم لحم حباری
رواه ابو داود انتهی ترمذی هم راوی این حدیث است و صلصل بضم هر دو صاد که آن را بعربی فاخته بکسر خای معجمه نیز گویند
و آن پرندیست [illegible] طوق آزاد و ہندی و فارسی فاخته بسکون خا می نامند کذا فی المنتخب و حیوة الحیوان و فاختة للقرا
و آن حلال است کما فی العالمگیریة ناقلا من الظهیریة اکل الصلصل لا باس به انتهی هکذا فی البزازیة و مجمع البرکات و
انیس که آن پرنده ایست آوازش مشابه آواز شتر و مسکنش قریب آب و آن رنگی خوش دارد و تولدش از زاغ است در خورد
ادب و تربیت هم قبول بسیار دارد حلال است کما فی حیوة الحیوان الانیس طائر شبیه صوته صوت الجمل و ماواه قریب الاشجار
و الاماکن الکثیرة المیاه و له لون حسن قال ارسطو یتولد من الغراب و ذلک بین فی لونه و هو طائر یحب الانس و یقبل الادب و التعلیم
فی صغره و حکمه الحل لانه من الطیبات انتهی و ببغا که پرنده ایست زرد و سرخ و غیره میباشد و بفارسی آن را طوطی و ہندی طوطا
گویند نزد بعض [illegible] حرام است بجهت بودن گوشت آن خبیث و بعضی آن را حلال میگویند بجهت نخوردنش پلیدی را و نزد اصحاب تنقیح
[illegible] قبل آن حکم از شارع ثابت نگردیده نه نهی صادر شده و نه از صاحبان [illegible] کما فی حیوة الحیوان الببغاء یحرم
اکلها علی الاصح و علل ذلک بخبث لحمها و قیل هی حلال لانها تاکل الطیبات و لیست من ذوات السموم و لا من ذوات المخلب
و لا امر بقتلها و لا نهی عنه انتهی و در سراج المنیر الطوطی الذی یقال له طوطا حلال انتهی و زریاب که آن پرنده ایست از
الفت میگیرد و تعلیم را قبول میکند و ادراک بسیار دارد از طوطی کلان شود و حلال است کما فی حیوة الحیوان الزریاب و حکمه حل الاکل
[illegible] انتهی و سمندل بفتح سین مهمله و میم و دال مهمله و سکون نون جانوریست که در ہند پیدا شود و در پوست آن را آتش نسوزد
و بفارسی آن را سمندر و ہندی اگن [illegible] گویند کذا فی نفائس اللغات و آن حلال است و در نزهة القلوب مسطور است که سمندل
مانند موش است اکثر در میان آتش باشد و از پوست آن لباس سازند و چون چرکین شود در آتش اندازند پاک شود و کرمی آن طاهر است

مانند آنها بر کنار آنها نشینند و شب خواب بکند حلال است بجمیع المذاهب کذا فی رسالۃ بعض الشعراء در تحقیکہ بیان
باینجا رسیدیم بنا بر تسہیل بر عوام نقشہ احکام حیوانات مندرجہ فصل ہذا نوشتم

ہندی	فارسی	عربی	حکم
جرہ	چرغ	صقر	حرام
باز	باز	بازی / باشہ	حرام
گدھ	کرگس	نسر	حرام
	اُکہ	عقاب	حرام
باشہ	الیم	باشق	حرام
+	+	بغاث	حرام
شاہین	شاہین	شاہین	حرام
چیل	غلیواژ	حدأۃ	حرام
+	+	قعص	حرام
+	سیمرغ	عنقا	حرام
شکرہ	سیغوہ	+	حرام
لورہ	شیر گنجشک	صعوہ	حرام
+	+	زرق	حرام
+	دوبرادران	ترنیح	حرام
ترمتی	ترمتاسی	+	حرام
+	+	خشاف	مکروہ تحریمی
کوا	زاغ کشتہ	غراب الزرع	حلال
	زاغ مردار خوار	ابقع	حرام
[illegible]	سیاہ زاغ	غداف	حرام

ہندی	فارسی	عربی	حکم
	عکہ	عقعق	حلال
چکور	کبک	حجل	حلال
بٹیر			حلال
لال	سرخ	احمر	حلال
چڑکوا	+	+	حلال
تیل کنٹھ	سبزک	شقراق	حلال
ہما	استخوان ربا	بلیح	حرام
+	+	مرعہ	حلال
ٹڈی	ملخ	جراد	حلال
بھڑ	کبت	زنبور	حرام
	منگران	خوسلہ	حلال
ہدہد	بوبک	ہدہد	حلال
		دعاس	حلال
مرغے	ماکیان	دجاجہ	حلال
بطخ	+	بط	حلال
کبوتر	کفتر	حمام	حلال
چڑیا	گنجشک	عصفور	حلال
	کبک نابیروی	قبج	حلال
	کلنگ	کرکی	حلال

ہندی	فارسی	عربی	حکم
	–	خرق	حلال
لوا	ورتیج	سلوی	حلال
+	+	شحرور	حلال
بگلا	بوتیمار	یمام	حلال
مولا	سنگانہ	صعوہ	حلال
چنڈول	چکاوک	قبرہ	حلال
پنڈلی	+	غواص لوریں	حلال
بلبل	ہزار دستان	عندلیب	حلال
+	+	تم	حلال
+	+	لقاز	حلال
+	زورک	حمرہ	حلال
+	+	رہدنہ	حلال
مور	فسیا	طاوس	حلال
بیا	کیتو	تنوط	حلال
+	+	قبرس	حلال
بزہ	بزک	+	حلال
چکاوی چکوا	سرخاب	سمحام	حلال
+	+	قطا	حلال
+	+	ققنس	حرام
چمگادر	شبپرہ	خفاش	حرام

ہندی	فارسی	عربی	حکم
	بدرو	تدرج	حلال
تیتر	تیہو	دراج	حلال
ابابیل	پرستوک	خطاف	حلال
لکلک	لکلک	لقلاق	حلال
+	قاز	قاوسے	حلال
شترمرغ	شترمرغ	نعامہ	حلال
الو	چغد	بوم	حلال
+	+	بوہ	حلال
طوطی	+	+	حلال
+	+	ابوالبراقش	حلال
+	چپ بینہ	کروان	حلال
قمری	قمری	قمرے	حلال
کٹھ پھوڑا	دارکوب	شود انیہ	حلال
مینا	سارک	زرزور	حلال
+	سوسیچہ	ذبلے	حلال
+	ہوبرہ	حبارے	حلال
فاختہ	فاختہ	فاختہ	حلال
+	+	انیس	حلال
طوطا	طوطے	ببغا	مختلف فیہ
+	+	زرباب	حلال

هندی	فارسی	عربی	حکم
اگن چڑیا	سمندر	سمندل	حلال

هندی	فارسی	عربی	حکم
-	-	گرسنکا	حلال

فصل سوم در حیوانات آبی باید دانست که او تعالی جل شانه هزار انواع جاندار را پیدا فرمود شش صد
از آن بدریا و چهار صد در خشکی کذا فی حیوة الحیوان **قاعده** حرام است هر حیوان آبی که تولد و زندگانی آن
آب باشد در ماهی ماهی غیر طافی که آنرا بعربی سمک بالفتح سین مهمله و میم بهندی مچهلی میگویند و جمله اقسام سمک
بدون ذبح حلال اند کما فی الوقایة وحل انواع السمک بلا ذکوة انتهی و هکذا فی الحمادیة و الهدایة و السراجیة و الظهیریة و غیره
من کتب الفقه و ذبح ماهی مکروه است آری اگر بزرگ باشد ذبح آن مباح است از برای رحمت آن کذا فی حیوة الحیوان
و نزد امام مالک و امام شافعی ذبح هر حیوانی که در دریاست حلال است بدلیل قوله تعالی احل لکم صید البحر که این قول
مطلق واقع شده و فرق نکرده میان شکاری و نشکاری و دیگر وجه شان اینکه هر حیوانات آبی خون ندارد چه حیوانی که صاحب
خون باشد در دریا سکونت اختیار نمی کند و حرام خون است پس همه حیوانات آبی شبیه ماهی شدند لهذا حلال خواهند شد
و ما مردم حنفیه بحرمت سوای ماهی دلیل از دو وجه میگیریم اول آنکه حق تعالی جل شانه فرموده و یحرم علیهم الخبائث و هر چه سوای ماهی است که در آب
ماهی همه خبیث اند یعنی طبع انسان اینها را خبیث می پندارد کذا فی الکفایة و السمنی و دوم آنکه منع فرمود رسول خدا
صلی الله علیه وسلم از دوائی که دران ضفدع که آنرا بفارسی وزغ و غوک و چغز و بهندی مینڈک گویند انداخته شود و آن حیوانی
است آبی که در موسم برشگال شبها در مغاکها بانگ کند پس بلا شبهه ضفدع حرام شد علاوه ازین ابو داؤد و نسائی از عبد الرحمن
بن عثمان روایت میکنند که طبیبی از رسول خدا علیه السلام از انداختن ضفدع در دوائی سوال کرد آن عالی جناب از قتل
ضفدع منع فرمودند و منع رسول مقبول صلی الله علیه وسلم از قتل حیوان یا از برای حرمت و عزت آن میشود مانند آدمی
و یا از برای حرمت اکل آن میشود مانند صرد و ضفدع محترم و محترز نیست پس نهی از قتلش منجر بسوی حرمت اکلش خواهد بود
هکذا فی السمنی شرح المختصر سوم آنکه نهی فرموده آن رسول علیه السلام از بیع سرطان که آنرا اهل فارس خرچنگ و اهل هند کیکڑا گویند
و آن حیوانی است معروف که دست و پا بزرگ و ناهموار دارد و سر ندارد و چشم آن بر دوش و دهن بر سینه و مستقیم نتواند رفت
و از نهی آنحضرت عالی مرتبت از بیع آن بلا شبهه حرام گشت کذا فی حیوة الحیوان الا اینکه آن جانوری است مر آنچه امام شافعی
و غیره استدلال بقوله تعالی احل لکم الخ آورند جوابش آنکه صید درین قول بمعنی مصطاد است و معنی آیه اینکه حلال کرده شد
از برای شما شکار کردن دریائی که شکار کردن حیوانی که آن حلال نیست هم جائز است و از حلت شکار کردن حلت

حق تعالی هزار انواع جاندار پیدا ساخته شش صد از ان بدریا و چهار صد در خشکی

دلیل امام مالک و امام شافعی بر حلت جمیع حیوانات آبی

دلیل حنفی بر حرمت سوای ماهی

حلال که شکار آن کرده شود لازم نیاید فی الهدایة ولا یؤکل من حیوان الماء الا السمک وقال مالک وجماعة رح باطلاق
جمیع ما فی البحر وعن الشافعی رح انه اطلق فی ذلک کله لهم قوله تعالی احل لکم صید البحر من غیر فصل ولانه لا دم فی
هذه الاشیاء ولهذا لا یسکن فی الماء والمحرم هو الدم فاشبه السمک ولنا قوله تعالی ویحرم علیهم الخبائث وما سوی
السمک خبیث ونهی رسول الله صلعم عن دواء یتخذ فیه الضفدع ونهی عن بیع السرطان والصید المذکور فیما تلا محمول علی الاصطیاد
وهو مباح فیما لا یحل انتهی وفی درر الحکام شرح غرر الاحکام واباحها ابن ابی لیلی ومالک والشافعی واستثنی بعض المالکیة
کلب الماء وخنزیره وانسانه والخلاف فی البیع والاکل واحد انتهی وآدم آبی که بعربی آنرا انسان الماء وبهندی جلمانس
گویند نوعی از حیوانات است که بصورت آدمی از آب بیرون میشود کذا فی نفائس اللغات ومکروه تحریمی است خوردن ماهی که
در آب بغیر آفت خود بخود بمیرد و بالای آب شناور سازد و آنرا عرب طافی می نامند مشتق از طفو بمعنی علو ونزد امام مالک
وشافعی رح خوردنش بی مضائقه است بدلیل مطلق بودن آیة یعنی احل آه از موت وحیوة و دلیل ما حدیثی است که روایت کرد
آنرا ابوداؤد و ابن ماجه از جابر رضی الله عنه که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم هر ماهی که فرو برد از آن آب پس بخورید
آنرا و آن ماهی که بیندازد آنرا آب پس بخورید آنرا و آن ماهی که در آب بمیرد و بالای آب آید آنرا نخورید فقط و گروهی از صحابه مانند
علی و ابن عباس و ابن عمر و ابوهریره رضی الله عنهم همین اند کما فی الهدایة ویکره اکل الطافی منه وقال مالک والشافعی لا بأس
به لاطلاق ما رویناه ولنا ما روی جابر رض عن النبی صلعم انه قال ما نضب عنه الماء فکلوا وما لفظه الماء فکلوا وما طفا فلا تأکلوا
وعن جماعة من الصحابة رض مثل مذهبنا انتهی وفی الکفایة وهم علی وابن عباس وابن عمر وابوهریره انتهی لکن مشروط در حرمت
طافی آنست که شکم آن بالا باشد چه اگر پشت آن بالا خواهد شد آن حلال است کما فی الجلبی قد شرط ان یکون بطنه من فوق
حتی لو کان ظهره من فوق اکل لانه لیس بطاف کذا فی القسمة انتهی وهکذا فی مختصر الخزانة وجامع الرموز والبرجندی والفتاوی
المنصوریة والعینی شرح الکنز والدر المختار والبزازیة واگر از قول او علیه السلام احلت لنا میتتان ودمان اما المیتتان فا
السمک والجراد واما الدمان فالکبد والطحال توهم درآید که طافی هم حلال شود چه ماهی میتة حلال است جواب دهم که مراد از ماهی
میتة آنکه بمیرد بیرون فتح نه آنکه بمیرد در آب نه بیا چه ماهی که بمیرد در آب و بالای آب آید منع فرمود رسول علیه السلام از خوردن
بقول خود وما طفا فلا تأکلوا انتهی ثم **قاعده کلیه** در سمک این است که اگر بآفت بمیرد حلال شود چنانچه بمیرد در قعر آب
از تنگی مکان یا در یای آب و یا در رود دام که آنرا بعربی شبکه گویند و یا بمیرد در حظیره یعنی تالاب حوض و غیره با شوره که ماهیها
دران جمع کرده باشند وانها تا بیرون والبدا از حظیره بدارند و بجهت صغر شدن حظیره بدون شکار گرفتن ماهیان از آن آسانی با ذکر شکار گرفتن از ان
آسان نباشد حلال نیست چه برای موت آن سببی معلوم نمیشود و یا بمیرد بسبب خفه کردن و آبی که در دریا انداخته شود و اگر

بسبب تنگی مکان ماهی بمیرد حلال باشد چنانچه حلال است ماهی که در شکم ماهی دیگر و یا سگ بدون تغیر یافته شود و اگر
بدون آفت خود بخود بمیرد حلال نیست کما فی شرح ابی المکارم علی مختصر الوقایة ناقلا من الکافی و الهدایة لا یحل السمک
اذا مات حتف انفه للنص الوارد فی الطافی و هو مار وی جابر رضی الله عنه انتهی و فی موضع آخر منه و الاصل فیه انه اذا مات بآفة
یحل کما اذا مات فی الحب او فی شبکة او فی حظیرة یمکن اخذه منها من غیر صید او باکل دواء یلقی فی الماء فحل سمکة وجدت
فی بطن سمکة اخری و فی المحیط عن محمد لا باس باکلها لو وجدت فی بطن کلب ای ذا لم یتغیر انتهی و کذا فی جامع الرموز
فی العنایة لو وجد فی بطن السمکة سمکة اخری فانها تؤکل لان ضیق المکان سبب لموتها و کذا ان قتلها طین الماء و غیره و کذا
ان ماتت فی حب ماء لان ضیق المکان سبب لموتها و کذا ان جمعها فی حظیرة لا تستطیع الخروج عنها و هو یقدر علی
اخذها بغیر صید و ان کان لا تؤخذ بغیر صید فلا خیر فی اکلها لانه لم یظهر لموتها سبب و اذا ماتت السمکة فی الشبکة و هی لا تقدر
علی التخلص منها او اکل شیئا القاه فی الماء لتاکل فماتت منه و ذلک معلوم فلا باس باکلها انتهی و هکذا فی شرح الالیاس و الکفایة
و اگر در شکم طافی ماهی دیگر یافته شود آن حلال است نه طافی چه آن ماهی دیگر بآفت مرد کما فی البزازیة و اذا وجدت فی بطن
الطافی سمکة اکلت لانها ماتت بآفة بخلاف الطافی انتهی و همچنین اگر ماهی خسی در دریا مرده یافته شود حلال
است کما فی القنیة ناقلا من الجندی وجد سمکة مجروحة میتة فی البحر تحل انتهی و اگر ماهی از دبر ماهی دیگر خارج
شود حرام است کما فی مجمع البرکات و اما اذا خرجت من دبر السمکة لا تؤکل لانها قد استحالت قذرة انتهی و ماهی
سیاه که آن را بعربی جریث گویند و ماهی که بصورت مار باشد و آن را مار ماهی نامند مختلف فیه اند نزد امام محمد حرام اند و نزد
ابو حنیفه رح مباح اند باک نیست بخوردن آنها کما فی الهدایة و لا باس باکل الجریث و المار ماهی انتهی و فی
مجمع البرکات لا باس باکل الجریث و المار ماهی لانهما من انواع السمک کذا فی الجوهرة النیرة انتهی و هکذا فی جامع الرموز
و البرجندی و العینی شرح الکنز و خزانة المفتین و فی الدر المختار شرح تنویر الابصار و افردهما بالذکر للخفاء و خلاف محمد انتهی و فی الحلبی
ما نقل فی المغرب عن الربانی ان جمیع السمک حلال غیر الجریث و المار ماهی انتهی و ماهی که آن را مجوسی شکار نماید حلال است بدون
کراهت نیز را چه ماهی بدون تسمیه حلال میشود پس مجوسی و غیره همه برابر اند کما فی شرح ابی المکارم علی مختصر الوقایة و فی المحیط
لا باس باکل سمکة اصطادها المجوسی لانها تحل بدون التسمیة فالمجوسی و غیره فیه سواء انتهی هکذا فی جامع الرموز و الکفایة
و در حیوة الحیوان ... منقول است که من بعضی صحابه را دیدم که آنها شکار مجوسی را میخورند ...
و یا سرما ... آب بمیرد در روایتی انکه حلال نیست بجهت مرگش از گرمی یا سردی که اینها از صفات زمان اند و سبب
موت اکثری نمیافتند و همین است قول امام ابو حنیفه رح و امام سرخسی رح کذا فی مجمع البرکات و دوم آنکه حلال است بسبب مرگ

حکم ماهی که در شکم ماهی دیگر یا سگ بدون تغیر یافته شود

حکم ماهی که در دریا مرده یافته شود

حکم ماهی که از دبر ماهی دیگر خارج شود

حکم ماهی که مجوسی شکار نماید

از سببی که نو پیدا است پس این مانند ماهی شد که آب دریا از وی بخشکی رفت و آن دو قسم علت آن شبهه نیست بحلیت این بمعنی است
امام محمد رح و برین است فتوی کما فی العنایة و فی الموت بالحر والبرد روایتان احدیهما انها تؤکل لانها ماتت بسبب حادث فکان
کانحسار الماء علی الیبس والاخری انها لا تؤکل لان الحر والبرد صفتان من صفات الزمان لیسا من اسباب الموت فی الغالب و کذا صحح الامام
انه علی قول ابی حنیفة رح لا تحل و علی قول محمد تحل انتهی فی مجمع البرکات و به اخذ الفقیه ابو اللیث و علیه الفتوی کذا فی السراجیة انتهی و
هکذا فی الحمادیة و اگر ماهی بسبب گرمی آب و یا سردی آب بمیرد در روایتی حلال است چه موت از سبب یافته شد و برین است فتوی و در روایتی
دیگر حلال نیست چه از آب ماهی نمیرد خواه سرد باشد خواه گرم پس آن ماهی مانند طافی شد کما فی درر الحکام شرح غرر الاحکام ان ماتت بحر او
او برد ه تؤکل فی روایة لوجود السبب او تهاونی الاخری لا لان الماء لا تقتل السمک حارا کان او باردا کذا فی الکافی انتهی فی الحمادیة قال
محمد رح یؤکل و علیه الفتوی انتهی و هکذا فی جامع الرموز و فی العنایة قال محمد یؤکل و علیه الفتوی انتهی و هکذا فی الواقعات الدر المختار و خزانة المفتین
و البزازیة و ماهی که در آب منجمد گذاشته شد و در ان پرورش یافته بزرگ گردید خوردنش مکروه نیست بل جائز بود و ان کراهة کما فی القنیة قال
من فتاوی العصر العلی السغدی و من علی لانه لو کان ماهی ارسل سمکة فی ماء نجس فکبرت فیه لا باس باکلها انتهی و هکذا فی البزازیة و اگر از یک ماهی
گوشت بریده شود و آن ماهی زنده ماند پس آن پاره و بقیه ماهی هر دو خورده شوند کما فی السراجیة لو قطعت من سمکة قطعة و هی حیة ا
القطعة و البقیة انتهی و هکذا فی فتاوی قاضی خان و جهینگه نزد بعض حرام است و نزد بعض حلال کما فی السراج المنیر و الدود الذی یقال له
له جهینگه قیل حرام و قیل حلال انتهی و فی الحمادیة الدود الذی یقال له جهینگه حرام عند بعض العلماء لانه لا یشبه السمک فانما یباح عندنا من صید
البحر انواع السمک و هذا لا یکون من انواع السمک و قال بعضهم حلال لانه یسمی باسم السمک انتهی و نزد فقیر بنا بر مشهور که مشایخ این فن اختلاف
بودن جهینگه از اقسام ماهی نمودن آن است چه مذهب حنفی هر سمک را حلال میدانند و غیر سمک را حرام می بینند و نزد بعضی که بودن جهینگه از
اقسام سمک قرار گرفته فتوی بحلیتش داده و بعضی که آنرا از اقسام سمک غیر یافتند فتوی بحرمتش داده اند و فقیر همین مشائخ را منقول از
بحر العلوم مولانا عبد العلی نور الله مرقده و بعد استخراج خود شنیده پس از روی بیت ... حلت و حرمت ... مقدم ... و هو
و الله اعلم و اگر ماهی بسته شده و مرد یا آب خشک شده و ماهی میان خشکی ماند و مرد حلال است کما فی درر الحکام شرح غرر
الاحکام لو ربطها فماتت او انحبست الماء فبقیت بین الجمد و ماتت تؤکل انتهی و اگر ماهی که در دام افتاده شد و بعض آن بر زمین است
و بعض آن در آب پس اگر سرش بر زمین باشد حلال است چه آن ماهی بآفت مرد و اگر سرش در آب است باید دید اگر بر زمین
کم از نصف یا نصف است حلال نیست چه مکان نفس آن در آب است پس بآفت نمرده بل از بر طافی شد و اگر کم از نصف
بر زمین است حلال شود چنانچه اگر تمام بر زمین بودی حلال شدی اذ للاکثر حکم الکل کما فی فتاوی قاضی خان لو وجد سمکة بعضها
فی الماء و بعضها علی الارض و قد ماتت قال محمد ان کان راسها علی الارض لا باس باکلها لانها ماتت بآفة و ان کان

رأسها في الماء فنظر ان كان على الارض اقل من النصف او النصف لا يوكل لان موضع النفس في الماء فلا يكون الموت
بآفة فيكون بمنزلة الطافي وان كان الاكثر من نصفها على الارض اكل لان للاكثر حكم الكل فصار كما لو كان الكل على الارض انتهى
وهكذا في الكفاية وخزانة المفتين والبزازية و تمساح که بتازی تمساح و تنناه و تناثنیه که در هندی آنرا مگرمچه و بفارسی نهنگ گویند و صاحب
برهان مینویسد که آن جانوریست آبی بصورت سوسمار و طولش زیاده بر پانزده گز میباشد و اگر او را آفتی نرسد تا شصت
گز میشود و در چیزی خوردن فک علای او حرکت میکند بر خلاف جانوران دیگر و گویند بیضه در کناره آب در زیر ریگ نهد آنچه
ازان بیضه را که آب بآن رسد بچه نهنگ شود و آنچه را آب نرسد سقنقور گردد انتهی في حيوة الحيوان الحكم تحريم الاكل انتهى
وعلی حزین کشمیری در رساله خود مینویسد که بمذهب حنفی و مالکی حلال ست و آنکه گفتم مذهب قدمای حنفیه ست انتهى
مخفی مباد که از تتبع کتب حنفیه معلوم میشود که سوای ماهی هیچیک از حیوانات آبی حلال نیست و مذهب قدمای حنفیه که
او مینویسد هم در کتابی معتبر متعارف و متداول دیده نشد والله اعلم و ارنب بحری که آن حیوانیست سرش مانند
خرگوش و بدنش مانند بدن ماهی حرام ست کما في حيوة الحيوان الارنب البحري حيوان رأسه كرأس الارنب وبدنه كبدن السمك
وهو من ذوات السموم ويحرم اكله للسمية انتهى و بنابر تسهیل بر عوام نقشه احکام حیوانات مندرجه فصل هذا نگاشته شد

هندی	فارسی	عربی	حکم	هندی	فارسی	عربی	حکم
مچھلی	ماهی	سمک	حلال		ماهی سیاه	جریث	اصح حلال
مینڈک	چغز	ضفدع	حرام		مارماهی		اصح حلال
کیکڑا	خرچنگ	سرطان	حرام	جھینگہ			مختلف فیہ
جل مانس	آدمی آبی	انسان الماء	حرام			ارنب بحری	حرام
		طافی	حرام	مگرمچھ	نهنگ	تمساح	حرام

واذ قد فرغت من المقالة فلنشرع في الخاتمة وفيها فصول ثلث **فصل اول** در بیان حشرات ارض **قاعده**
باید دانست که حشرات ارض که عبارت اند از صغار دواب زمین آنهمه حرام اند الا خرگوش کما في المستصفى شرح المختصر و
لا يحل الحشرات لانها من الخبائث انتهى وفي حيوة الحيوان يحرم اكلها انتهى و داخل اند درین قنفذ بضم قاف و فاء که آنرا
خارپشت و بهندی ساهی میگویند و صاحب برهان میگوید آن جانوریست معروف گویند مار افعی را میگیرد و سر بجزو در فرو میکشد و مار خود را چندان بر

نص المصنف الارنب لانه من الحشرات فيما يتوهم ... حرام کما ... ملتقى الابحر ... منه

بچهار پای پشت پا میزند از هلاک میشود انتهی و از حضرت ابی هریره رضی الله عنه مروی است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا
حرام فرموده و حیّه که آنرا بفارسی مار و بهندی سانپ گویند و فی حیوة الحیوان فیحرم اکل الحیات لضررها انتهی
و حرباء جانوری است زرد رنگ که بفارسی آنرا آفتاب پرست و بهندی گرگٹ گویند و آن همیشه رو بآفتاب میدارد و در شعاع آفتاب
متلون بانواع الوان میشود و فی حیوة الحیوان ان الحرباء من ذوات السموم فیکون اکله حراما لانها نوع من الوزغ انتهی و فاره که
آنرا بفارسی موش و بهندی چوها می نامند و جرذ بضم جیم و فتح راء مهمله که نوعی از موش است و وزغه که آن جانوری است که
او را سام ابرص گویند کذا فی شرح المشکوة للشیخ الدهلوی رح و آن بر دیوارها و سقفهای خانه چسپد و بهندی آنرا چهپکلی و
بفارسی کلپاسه گویند و جمع آن اوزاغ است و نمل که آنرا بفارسی مور و بهندی چیونٹی گویند و جمیع سائر البری بحر و فتح
عین مهمله و راء مهمله و بفارسی مور سوار گویند و بودن آن از حشرات الارض از بیان مفهوم میشود و در حیوة الحیوان گوید است
[illegible] الذی یرد الماء [illegible] انتهی و حباحب بضم حاء اول و کسر حاء ثانی مهملتین پرنده ایست دو بازو دارد مانند مگس
و در شب روشنی میدهد مثل آتش و آنرا بفارسی کرم شب افروز و بهندی جگنو گویند حرام است بجهة بودنش از حشرات کما فی حیوة
الحیوان حباحب طائر له جناحان کالذباب یضئ فی اللیل کانه نار و حکمه تحریم الاکل لانه من الحشرات انتهی و حرقوص بضم
حاء مهمله و قاف که آن جیوانی است شبیه بکیک بزرگ از آن [illegible] و گاهی پیدا میشوند چنانچه نمل او آن حرام است بجهة بودنش
از حشرات کما فی حیوة الحیوان الحرقوص بضم الحاء المهملة و بالقاف المضمومة و بالصاد المهملة فی آخره اکبر من البرغوث و [illegible]
لها جناحان [illegible] و حکمه تحریم الاکل لانها من الحشرات انتهی و خلد بضم خاء معجمه که آن موش کور است در [illegible] بهندی
و انچه مثل آن باشد آنرا [illegible] نامند [illegible] و بفارسی موش کور گویند حرام است چون از قسم موش
است کما فی حیوة الحیوان یحرم اکله لانه نوع من الفار و قال مالک لا باس به انتهی و کچهوا که آن جیوانی است [illegible]
بسته خود از آن بیرون می آرد و باز اندرون میبرد و عرب آنرا [illegible] و اهل فارس آنرا سنگ پشت می نامند
بجهة بودنش از حشرات الارض چنانچه از هدایه مفهوم میشود حرام است [illegible] آن از خبائث حشرات است لهذا از [illegible]
هیچ لازم نیاید کذا فی الهدایه و بیر بهوٹی که کرمی است سرخ و جسمش مانند مخمل بود [illegible] ملاحت و نرمی [illegible] در ایام
برشگال بر زمین پیدا آید و [illegible] آنرا عروسک گویند کذا فی لنفائس اللغات و آن از حشرات الارض داخل است و ورل بفتح
واو و راء مهمله که آن جیوانی است مشابه به سوسمار و سقنقور و [illegible] داخل کذا یفهم من حیوة الحیوان و سقنقور که لغت [illegible]
است و آن عبارت از جانوری است شبیه به سوسمار گویند که [illegible] و در وقت گزیدن اگر [illegible] خود را شخصی تا ب [illegible]
در رود و تاب در آید بهتر و الا آدمی [illegible] و بر بول خود [illegible] آن شخص [illegible] می میرد و اگر آن [illegible] آب یافته و در آب [illegible]

و بیشتر از کنار رود نیل آید. کذا فی البرهان هم از حشرات داخل و ارضه که آن کرمی است مانند ... که چوب و عمارت

را و هر چه در زمین افتد بخورد و بفارسی آنرا دیوک و بهندی آنرا دیمک گویند و آن حرام است بجهة بودنش از حشرات

کما فی حیوة الحیوان الارضة دویبة صغیرة کنصف العدسة تاکل الخشب یحرم اکلها انتهی و اسروع بضم الف که آن کرمک

سرخ که در تره میباشد در میان پوست و چون از پوست بیرون آید پروانه شود و گفته اند کرمی است سرخ سر ازرق تن

سفید که در ریگ میباشد و بدان تشبیه کنند انگشتان زنان را کذا فی المنتخب حرام است بجهة بودنش از حشرات کما فی حیوة الحیوان

یحرم اکلها لانها من الحشرات انتهی و ام ملاقی کرمی است از حشرات الارض بسیار پا بمقدار انگشت در گوش میرود و عرب آنرا

دخال الاذن ... گویند کما فی القاموس و بفارسی آنرا گوش خزک می نامند و آن حرام است و ... که آن کرمی

است سرخ مائل بسیاهی که در ... و چار پا ... و چون مردم ... آنرا ... بفارسی ... می نامند حرام است

بجهة بودنش از حشرات و ... که آن کرمیست که در چراگاه شتر که در آن گیاه سبز ... باشد کذا فی المنتخب حرام

است بجهة بودنش از خبائث حشرات و ... که آن کرمی است که کتابها را بخورد و اوراق را پاره پاره سازد حرام است

بجهة بودنش از خبائث حشرات کما فی حیوة الحیوان ... التی تاکل الکتب و تمزق الاوراق یحرم اکلها لاستخباثها انتهی و

ذراح بضم ... و تشدید ... که آن کرمی است پرنده سرخ با خالهای سیاه ... کذا فی المنتخب و آن حرام است

بجهة بودنش از خبائث حشرات کما فی حیوة الحیوان یحرم اکلها لاستخباثها انتهی و سوس که آن کرمی است که در پشم و صوف

و گندم و غله دیگر افتد و بفارسی آنرا شپشه و بهندی آنرا گهن می نامند و آن حرام است چه در حشرات داخل است کما فی حیوة

الحیوان السوس حکمه تحریم الاکل منفردا لا تبعا من الحبوب انتهی و شبشان ... دویبة ... کالقراد

... و آن کرمی است که در ریگستان میباشد و حرمت آن بجهة بودنش از حشرات ... کما فی حیوة الحیوان

الشبثان حکمها تحریم الاکل لانها من الحشرات انتهی و شبث ... که آن کرمی است بسیار پا و بزرگ سر حرام است

بجهة بودنش از حشرات کما فی حیوة الحیوان الشبث حکمها تحریم الاکل لانها من الحشرات انتهی و خراطین بفتح خا ... که آنرا

شحمة الارض نیز گویند و آنها کرمهای سرخ و دراز که در زمین نمناک میباشد کذا فی المنتخب و آنها را ...

... حرام اند بجهة بودن آنها از خبائث حشرات کما فی حیوة الحیوان شحمة الارض و هی ... لانها من الخبائث

انتهی و ... که آن کرمی است ... در ... مکان خود ... سازد و از حلق آنرا ... کما فی حیوة الحیوان آن

... اکل آنها حرام است و ... بضم ... و تشدید یای مثلثه فوقانیه که آن کرمی است ...

و آن حرام است بجهة بودنش از حشرات کما فی حیوة الحیوان ... حکمها تحریم الاکل انتهی و ... که آن کرمی است

ذکر دارد بسیار باشد و بعربی آن را ضب و جمعش ضباب و بفارسی هزار پا گویند و آن در حشرات الارض داخل است و آن موش نوعی از موش کلان
که بالای گز باشد و تیز دو و گریزپا و دستها و دست نتوانند و آن را بعربی یربوع و بفارسی خر موش گویند کذا فی نفائس اللغات و آن در حشرات
داخل است لهذا حرام است و حرذون بکسر حاء مهمله که آن حیوانی است مشابه به سوسمار و آن را کف است مانند کف آدم و انگشتها بسیار
دارد و در حرمت آن شبهه نیست بجهت بودنش از سمیات حشرات الارض کما فی حیوة الحیوان الحرذون بکسر الحاء المهملة شبیهة
بالضب له کف کالکف الانسان مشقوقة الاصابع و حکمه تحریم الاکل لانه من ذوات السموم انتهی و سوسمار حیوانی است مانند ... لکن
از آن کلانتر باشد و پیه پیچی آن را از زبان ای فرسی خورند و بر بدن مالند کذا فی البرهان و آن در زبان هند ... آن را گوہ ...
و بعربی آن را ضب گویند و در حشرات داخل لهذا حرام است کذا فی الهدایة و یکره اکل الضب لان النبی صلعم نهی عائشة رضی الله عنها
حین سألته عن اکله انتهی و فی الکفایة حاشیة الهدایة روی عن عائشة رضی الله عنها انه اهدی الیها ضب فدخل النبی علیه السلام
فسألته عن اکله فنهاها عنه فجاء سائل فارادت ان تطعمه ایاه فقال علیه السلام اتطعمین ما لا تأکلین و بهذا ناخذ و هو حجة علی الشافعی فی
اباحته انتهی و از حضرت ابن عمر رضه مروی است که از رسول علیه السلام سوال کرده شده از سوسمار فرمود که سوسمار از طعام کرده من
نیست لیکن می یابم ذات خود را که مکروه می پندارد و آن را لیس هم آن را نه حلال میسازم و نه حرام و از ابن عباس رضه منقول است که
خورده شد سوسمار را بر خوان رسول علیه السلام بر گواهی و در خورندگان خلیفه بر حق امام بشر بالتحقیق ابو بکر صدیق رضه هم بودند و بالجمله این دو
حدیث دال بر اباحت سوسمار اند و حدیث عائشه صدیقه که سابقا مروی شده دال بر حرمت سوسمار است پس هر دو معارض شدند چه باید کرد
گوییم که حرام و مباح وقتیکه جمع شوند و معارض گردند در آن صورت حرام بر مباح ترجیح خواهد یافت بقاعده اصول حنفیه که در اشباه و النظائر مذکور
است اذا اجتمع الحلال و الحرام غلب الحرام انتهی علاوه اینکه بالتطبیق میگوییم که اباحت سوسمار قبل از تحریم آن خواهد بود و بعد از آن حرام
شد کذا فی الغنایة حاشیة الهدایة و امام مالک علیه الرحمة جمله حشرات الارض را حلال می پندارد بدلیل قوله تعالی قل لا اجد
فیما اوحی الی محرما علی طاعم یطعمه الا ان یکون میتة او دما مسفوحا او لحم خنزیر فانه رجس او فسقا اهل لغیر الله به که حق تعالی ... شانه
در بیان ... حشرات را حرام نفرمود پس چگونه حرام خواهند شد و جوابش اینکه حشرات الارض در ابتدای اسلام که در آن زمان نزول این آیت است
حرام نبود و زادالا اباحت آن ... حرام شد کذا فی شرح ... علی الکنز و حیوة الحیوان والله اعلم ... احکام ...

ہندستانی	فارسی	عربی	حکم	ہندی	فارسی	عربی	حکم
سیہ	خارپشت	قنفذ	حرام	گرگٹ	آفتاب پرست	حربا	حرام
سانپ	مار	حیه	حرام	چوہا	موش	فار	حرام

هندی	فارسی	عربی	حکم	هندی	فارسی	عربی	حکم
		مجزد	حرام	کھٹمل	عنکر	کتان	حرام
چپکلی	چلپاسه	وزغه	حرام			حلزون	حرام
چیونٹی	مور	نمل	حرام			علم	حرام
چیونٹا	مور سوار	عجبرده	حرام			قنقلاچ	حرام
جگنو	کرم شب افروز	حباحب	حرام	گھن	اشپش	سوس	حرام
		حرقوص	حرام			شبثال	حرام
چھچھوندر	موش کور	خلد	حرام			سنکارشو	حرام
کچھوا	سنگ پشت	سلحفاة	حرام	کیچوا	بشکنه	خراطین	حرام
بیر بہوٹی		عروسک	حرام			[illegible]	حرام
		ورل	حرام			[illegible]	حرام
		سقنقور	حرام	کنکھجورا	هزارپا	ام اربعة و اربعین	حرام
دیمک	دیوک	ارضه	حرام	کھوس	خرپشش	بلاشه	حرام
		اسروع	حرام			سرفون	حرام
گرگٹ	گوشت خوار	حرشبا	حرام	گدھی	سوسمار	ضب	حرام

فصل در بیان حیواناتیکه دم سائل ندارند قاعده باید دانست آنچه از حیوانات که دم سائل ندارند حرام اند سوای ماهی و ملخ کما فی مجمع البرکات ما لا دم له الا سمک اکله انتهی و فی فتاوی قاضی خان و حرم کل ما لا دم له انتهی و فی الانقیه فما لا دم له الا یوکل الا السمک و الجراد انتهی هکذا فی العالمگیریه آنرا انتها زلال بضم زای معجمه کیدان کرمی است در برف پیدا می باید و زرد نقطه دارد و قریب انگشت دراز باشد مردمان آنرا گرفته انچه در شکمش می باشد بسبب بسیار سرد بودن آنرا می نوشند پس آن کرم حرام است چه دم ندارد و آبی که از شکمش می آید پاک است کما فی حیوة الحیوان بوبهبری بالفتح و فتح اول بها و نقطه و نون مکسور با موحده و مخلوط التلفظ بها بحذف یا و سکون یای تحتانی مفتوح و کسر را مهمله و سکون یای تحتانی حیوانی است معروف که رنگها مختلف دارد و عربی آن برقان بضم با موحده است کما فی نفائس اللغات و آن چونکه دم سائل ندارد

لهذا حرام است و پشه گاو بضم اول و سکون نون جانوری است مانند پشه که بوقت شام و شب بر روی هوا خصوصا در ایام
برشکال پیدا آیند و در ورا می پوشانند و بعربی آنرا اعه و قمع بفتح یای تحتانی و شتران گویند کذا فی نفائس اللغات چونکه
دم ندارد لهذا حرام است و پتنگا کرمی پرنده که بر چراغ و آتش افتد و عربی آن فراش بفتح فا و فارسی آن پروانه است
کذا فی نفائس اللغات و آن بکمال عشق بر روشنی چراغ و آتش دارد بعضی شاعری گوید شعر کمال عاشقی پروانه دارد که
جز از سوختن پروانه دارد و چونکه دم ندارد لهذا حرام است و تتلی کرمی است که رنگهای گوناگون دارد و بعربی آنرا ام قرصه
الجن یعنی باد زن پری گویند کذا فی نفائس اللغات چونکه دم ندارد لهذا حرام است و برغوث بضم بای موحده و عین معجمه
که آنرا بفارسی کیک گویند و آن کرمی است کوچک تر از پشه و هندی آن پسو است و گویند که پشش زیاده بر پنجم و زمین شود
حرام است بوجه آنکه دم سائل ندارد و قتلش مباح است و آنرا دشنام نباید داد چه آن حضرت علیه التسلیمات را آن از برای نماز
بیدار ساخت کما فی حیوة الحیوان البرغوث حکمه تحریم الاکل و استحباب قتله للمحل و المحرم و لا یسب لما روی الامام احمد البزاز و البخاری
فی الادب و الطبرانی فی الدعوات عن انس رض عن النبی صلی الله علیه وسلم سمع رجلا یسب برغوثا فقال لا تسبه فانه ایقظ نبیا
للصلوة الفجر و فی معجم الطبرانی عن انس رض قال ذکرت البراغیث عند رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال انها توقظ للصلوة انتهی
انتهی و جعل بضم جیم و فتح عین مهمله کذا فی المنتخب کرمی است که از خنفسا بزرگ میشود و رنگش سیاه و بر شکمش سرخی و اکثر از
نجاستها پیدا میشود و از بوی گلاب و بوی خوش میمیرد باز وقتیکه اعاده آن بسوی غلیظ سازند زنده میشود و آنرا بفارسی
سرگین گردان و بهندی گبریلا گویند و آن حرام است چه دم سائل ندارد و خبائث را طلب میسازد کما فی حیوة الحیوان
هو اکبر من الخنفساء شدید السواد و فی بطنه لون حمرة یتولد غالبا من اخثاء البقر و من عجیب امره انه یموت من ریح الورد و الطیب
فاذا اعید الی الروث عاش الحکم یحرم اکله لاستقذاره انتهی و قطرب بضم قاف و را مهمله که آن کرمی است سیاه که بر روی
آب در حرکت میباشد و آن را در هندی بهونرا می گویند چونکه دم سائل ندارد لهذا حرام است و علقه بفتح عین مهمله و لام که
آن کرمی است سیاه و سرخ که در آب میباشد و در بدن آدمی چسپانند خون می مکد کذا فی حیوة الحیوان و در هندی آنرا جونک
و بفارسی آنرا زلو گویند و آن چونکه دم سائل ندارد لهذا حرام است و سجون که آن کرمی است در موی سر مردم و غیره پیدا
هر کجا افتد بعربی آنرا قمل بفتح قاف و سکون میم و بفارسی شپش گویند چونکه دم ندارد لهذا حرام است و جهینگر آن کرمی است مانند
ملخ و آن دو قسم دارد یکی تیره و دوم سیاه و تیره را بعربی جندب و سیاه را که بشب بانگ طولانی می کند بعربی جدجد گویند و
بفارسی آنرا زیره چرپک گویند کذا فی نفائس اللغات چونکه خون سائل ندارد و لهذا حرام است و ذباب که آنرا بهندی مکهی و بفارسی
مگس گویند و آن حیوانی است که بر سر طعام چون آن نشیند حرام است کذا فی فتاوی قاضی خان و عنکبوت

و آن حیوانی است مکار مگس نماید و بفارسی کزراتند و بهندی مکڑی می نامند و اقسام و انواع بسیار دارد و در همه انواع چونکه
خون سائل ندارد و لهذا حرام است کذا فی مجمع البرکات و خنفسا بضم خا معجمه که آن کرمی است سیاه گنده بو که از رائحه خوش متنفر
شود و مونث است آنرا خنفسه و بفارسی آنرا خبزدو گویند کذا فی المنتخب چونکه دم سائل ندارد و لهذا حرام است کذا فی مجمع البرکات و
بچهو که آنرا بفارسی کژدم و بعربی عقرب نام می نهند و اطلاق این بر ذکر و انثی هر دو میشود و چونکه دم سائل ندارد لهذا حرام است
و بعضی از اکابر صوفیه رحمه الله از پیغمبر صلی الله علیه وسلم روایت میفرمایند که هر کس بوقت شام سلام علی نوح علیه السلام بگوید در آن
شب از گزیدن عقرب محفوظ ماند و بعوض بفتح ب ... مترادف و آنرا بفارسی پشه گویند و آن حیوانی است معروف و بهندی آنرا
مچهر است عمرش چهل و نه باشد و نزد بعضی سه روز کذا فی البرهان و در حیوة الحیوان مذکور است که آنرا دو قسم اند یکی آنکه مشابه قرد
باشد و پاهای آن خفیف می باشند چنانچه آن متعارف زمان است دوم آنکه مشابه فیل باشد و از قبیل اعضا آنچه دارد یعنی
فیل را چهار پا اند و یک ... و آن با انبه چهار پا و زائد سه پا دارد و خرطوم فیل مصمت می باشد و خرطوم پشه مجوف
و آن چونکه دم سائل ندارد و لهذا حرام است کذا فی فتاوی قاضی خان و الله اعلم و بنا بر تسهیل بر عوام نقشه احکام حیوانات مندرجه فصل ها نوشته

هندی	فارسی	عربی	حکم
		زلال	حرام
بهنبهیری		برقان	حرام
جهینگا		سنتدن	حرام
پتنگا	پروانه	فراش	حرام
بتیلی	بادزن پر	مروحة الجناح	حرام
پسو	کیک	برغوث	حرام
گبرویلا	سرگین گردان	جعل	حرام
بهونرا		تحطرب	حرام

هندی	فارسی	عربی	حکم
جونک	زلو	علقه	حرام
جوں	سپش	قمل	حرام
جهینگر	چراسک و [illegible]	[illegible]	حرام
مکهی	مگس	ذباب	حرام
مکڑی	تنند	عنکبوت	حرام
	خبزدو	خنفساء	حرام
بچهو	کژدم	عقرب	حرام
مچهر	پشه	بعوض	حرام

فصل سوم در فوائد بدانکه اولی هفت چیز از اجزاء حیوان مکروه اند یکی خون دوم ذکر سوم
خصیتان چهارم فرج که آنرا بفارسی اندام ... گویند پنجم غده ای گره گوشت و آن گرهی است
که در میان گوشت پیدا شود و آنرا ... که آن جای جمع شدن بول حیوانات

است هفتم مراره بفتح میم یعنی زهره و تلخی و آن عضوی است که دران تلون صفرا میشود و هندی آن پتا است کما فی
البزازیه عن مجاهد انه علیه السلام کره سبعة اشیاء من الشاة الذکر والانثیان والقبل والمرارة والغدة والمثانة والدم
المسفوح انتهی لکن خون دان مکروه تحریمی است و باقی مکروه تنزیهی کما فی السراج المنیر و کراهة هذه الاشیاء سوی
الدم تنزیه لا تحریم کما فی القنیة والحمادیة انتهی و فی الحمادیة والحرام منها واحد وهو الدم المسفوح لقوله تعالی حرمت
علیکم المیتة والدم الآیة والباقی من السبعة مکروه لانه مما یستخبثه الانفس وما سوی ذلک فهو مباح علی اصله لان الاصل
فی الاشیاء الاباحة انتهی فائده دوم آلهٔ نر و گرههای گوشت آن که در گوشت پخته شوند شور با شور با را آزرده
نسازند اگرچه این اشیاء خود مکروه بکراهة تنزیهیه اند کما فی القنیة ناقلا من شرف الائمة المکی ذکر الشاة تطبخ
فی اللحم فی المرقة لا یکره المرقة انتهی فائده سوم خونیکه از گوشت و یا جگر و یا طحال بر آید حلال است کما فی جامع الرموز
تحل الدم الذی یخرج من اللحم والکبد والطحال انتهی و فی البزازیه اما دم الکبد والطحال و دم اللحم فلیس بنجس ولا حرام
انتهی پس نزد امام اعظم رح حرام و ناپاک همان خون است که در رگها جاری میشود فقط و قطرات خون که بر گوشت
چسپیده باشند نه حرام اند و نه نجس و اگر گوشت را ناشسته بپزند خوردنش رواست اما خلاف لطافت طبع است فائده
چهارم بچه دان حیوانی که گوشت آن خورده میشود حلال است اگر آن بچه دان متصل بگوشت آن حیوان
باشد کما فی القنیة ناقلا من البکر خواهرزاده رحم یؤکل لحمه حلال ان کان متصلا به حین ذبح انتهی فائده پنجم در مطالب
المومنین مذکور است که خورده نشود نخاع صلب و نخاع رشتهٔ سفید است درمیان استخوان گردن و ممتد است تا استخوان پشت
و در صراح می آرد نخاع بالضم والفتح مغز مهرهٔ پشت که آنرا حرام مغز گویند و در صیدیه شیخ الاسلام
مذکور است پشت مازه یعنی حرام مغز مکروه است کذا فی نصاب الاحتساب فائده ششم جگر بندیکه بلغة هندی
آنرا کلیجی گویند و طحال که بلغهٔ هندی آنرا تلی و بفارسی سپرز می نامند حلال است بحدیثی که سابقاً از من گذشت فائده
هفتم کرم گوشت اگر در شوربا افتد آن شوربا نجس نشود لکن احتیاطاً آنکه خورده نشود کما فی القنیة ناقلا من الفتاوی
السعدی رح دود لحم وقع فی مرقة لا تنجس لا تؤکل انتهی فائده هشتم امام نجم الدین عمر نسفی رح در تفسیر خود آورده باید
خورد پر و استخوان مرغ این برین و اینکه عادت شده که استخوان کبوتر بچه بخورند بنا بدر خورد نا ... فائده نهم تکبیر گویند
که درون آن ... و جهری نامند مکروه است که آنرا بعض پیغامبر آنرا نخورده است که محل نجاست است اما هم ... پاک شود فائده
دهم پوست و بچه قبل و یا بخت حلال است با این طور که شوربا بریان کرده بخورند فائده یازدهم ... است که اگر
... گوسفند خون آلوده ... شد و زائل شد ازان ... شود ... انتهی

خلاصه کذا قال خاتم الفقها فائده دوازدهم الحیوانیکه نص در حل و حرمت آن بالتصریح یافته نشود رجوع کرده شود
بسوی عرب که قرآن اندر محتاج که حرام و حلال را تمیز ندارند و هر چیز را بخورند و نیز صاحب طبائع سلیمه باشند نه اجلاف بادیه نشینان
که هر چیز را بی تکلف میخورند اگر عرب آنرا پاک دانند و یا نامش بنام حیوان حلال نهند آن حلال است و اگر عرب آنرا خبیث پندارند و یا
نامش بنام حیوان محرم دارند حرام است و در هر زمان بسوی عرب موجودین رجوع باید کرد نه بسوی عرب سابقین اگر در عرب اختلاف
افتد گروهی حلال گویند و گروهی حرام پس بهر جانب که اکثر باشند بآن حکم باید کرد اذ للاکثر حکم الکل و اگر هر دو فرقه برابر باشند با
قریش خود اهم شد که اوشان شاه و قطب عرب اند و اقدم و اسبق و نبوة در ایشان است و اگر از قریش تصریح یافته نشود پس با حکم
حلت و حرمت آن حیوان بموجب ملاحظه مشابهت و نحو آن ساخت کذا قال الامام النووی فی رسالته فائده سیزدهم بعضی
گفته اند که حلال است که مفتیان شریعت بحل آن فتوی بدهند و بعضی گفته اند حلال هر آن چیز که جایز داشته است او را شارع و حرام آنکه
حلال است کذا قال خاتم الفقها فائده چهاردهم شش یعنی بهیمه پو حلال و پاک است بالقیاس علی الکبد فائده
پانزدهم اما یعنی دودالک بهندی از انتری گویند حلال است مگر با کراهت تنزیه بر قیاس او جهری فائده
شانزدهم گرده که از العربی کلیتین گویند حلال است در مدارج النبوه می آرد روایت کرده شده است که انحضرت صلی الله علیه
وسلم مکروه می پنداشت کلیتین یعنی گرده را از جهت قرب آنها بمکان بول اما حافظ عراقی گفته است که اسناد این حدیث ضعیف است
و در جای دیگر در مدارج النبوه آرد در حدیث عبدالرحمن بن ابی بکر آمده است بوده ایم با انحضرت صلعم صد و سی تن و ذکر کرده خمیر کرده شده یک صاع از طعام
و ساخته گوسفندی پس بریان کرده شده سواد بطن شاة یعنی جگر و دل گرده و انچه در میان شکم باشد و سنجد اسوکند بخدا که هیچ از این صد و سی تن مگر آنکه برید انحضرت
از آن پاره ای بکس و نهاد آن از شاة دو کاسه بزرگ از طعام پس خوردیم همه باقی ماند آنچه در دو کاسه پس داشتیم او را بر شتر فائده هفتدهم
پیوسی که آنرا الفارسی فله و بعربی لبا بکسر لام گویند و آن عبارتست از اول شیر هنگام ولادت کذا فی مجمع البحار و در حلت آن
شبهه نیست زیرا که حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه آنرا تناول کرده است و حضرت فاروق رضی الله عنه نیز را سنت حجت لبا
و شیر حکم بخوردن فرموده در کتاب الصلوة سفیان بن عیینه در باب وضوء مذکور است قال جابر و شهدت ابابکر الصدیق رضی الله عنه
و دخل علی ابیه فقال هل من طعام قالوا الا قال فاین شاتکم الوالد فاتی بها فحلبها ثم امر بلباءها فطبخ فاکل ثم صلی و لم یتوضا و انتهی
شیخ عبدالحق محدث دهلوی در شرح صراط المستقیم که آنرا سفر السعادت نیز می نامند می آرد و از کثیر بن شهاب آورده که گفت
پرسیدم عمر بن الخطاب را رضی الله عنه از پنیر گفت پنیر جمع شده از شیر و آب و لبا پس بخورید آنرا و ذکر کنید نام خدا را انتهی فائده
هیجدهم اگر مردم گرسنگی و تشنگی ابتدائه قتل سنجاب بر وجه حساب آن گرسنه تشنه از قاتل سوال خواهد کرد که چرا مرا قتل ساختی بی فائده مگر
الحماد نیه و الاتقیل عصفور عبثا فانه لیسال عنه یوم القیمة من حق الله ما من قتل عصفورا عبثا فانه لیسال عنه یوم القیامة

نعوذ باللہ فیلقمنی من علم غیر منفعة انتهی و روی احمد و النسائی والدارمی عن عبد اللہ بن عمرو بن العاص ان رسول اللہ صلعم قال من قتل عصفورا فما فوقها بغیر حقها سالہ اللہ تعالی عن قتلہ قیل یا رسول اللہ وما حقها قال ان یذبحها فیاکلها انتهی کذا فی المشکوة

فائدہ نوزدہم باید دانست کہ ہر مخلوق را کہ حق جل وعلی خلق آن ساختہ زبان عطا فرمود بعض ناطق ساخت و بعض را ماہی از زبان بے نصیب چونکہ اللہ تعالی جل شانہ ہمیکہ حضرت آدم علیہ السلام آفرید و بہ فرشتگان حکم سجدہ اش ساخت ہمہ سجدہ ساختند مگر ابلیس ملعون چنانچہ کلام پاک بران ناطق است فسجد الملائکة کلهم اجمعون الا ابلیس لہذا حق تعالی جل وعلی بغیظ آمدہ ابلیس را از جنت بدر ساخت و او بسوی زمین انداختہ شد تا آنکہ در دریا رسید پس اولا ملاقات از ماہی ساختہ گفت کہ آدم مخلوق شدہ است و او جملہ حیوانات بحری و بری را شکار میکند ترا کجا امان است ماہی باستماع خبر آفریدن آدم علی نبینا وعلیہ السلام گفت کہ مرا امان نیست و از قدرت حق تعالی جل شانہ غفلت نمودہ لہذا اللہ جل شانہ بغضب و غیظ آمدہ زبانش را گرفت و از زبان بے نصیب ساخت کذا فی الحادیة ناقلا من الظہیریة الحمد للہ اولا و آخرا و ظاہرا و باطنا والصلوة علی النبی لیلا و نہارا و مساء و صباحا وآلہ الکاملین واصحابہ الواصلین المرجو من اصحاب التحقیق وارباب التدقیق ان ینظروا فی ہذہ الرسالة بعین الانصاف ولیعرضوا عن الجدل والاعتساف فان ظہر الخطاء فعلیہم الاصلاح بالکتمان وما ابری نفسی ان الانسان لساوق السہو والنسیان و ان ظہر الصواب فہو عین قابل للاعتناء المامول ان لا ینسونی فی دعائہم المستجابة فانہ احاطنی العصیان کاحاطة القشر باللباب انہ غافر الذنب وقابل التوب شدید العقاب السمیع البصیر الوہاب وکان اختتام ہذہ الرسالة فی الیوم الاول من ایام محرم الحرام سنة راس الستین بعد مضی للالف والمائتین من ہجرة رسول الثقلین نبی الحرمین علیہ صلوة رب المشرقین ما دام وجود المسلمین اللہم صل وسلم علیہ

بعون الملک الوہاب قد تم طبع الکتاب المسمی بغایة الکلام فی بیان الحلال والحرام من تصنیفات مولانا المحقق والفاضل المدقق المؤید بتائید اللہ القوی المولوی محمد عبد الحلیم اللکنوی مازال مخصوصا بفیوضہ الملک القدوس ظلالہ باہرة

فقط

غلط نامہ غایۃ الکلام فی بیان الحلال والحرام

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲	۲	لغراللہ	لغیراللہ	۱۳		مہا	مہاۃ	″	۱۶	التتمتہ	التتمہ
″	۱۱ برحاشیہ	علی الاشتر	للاشتر	۱۴	۹	غزیہ	تغزیہ	″	۲۱	دوام	دام
[illegible]	[illegible]	قایل	قائل	″	۱۴	السبرازیۃ	المبرازیۃ	۳۰	۴	الحب	الحجر
[illegible]	۶	نتہیہی	تنزیہی	″	۲۳	طباہرہم	طہارہا	″	۱۸	المعبر	[illegible]
[illegible]	۱۳	الزکوۃ	الذکوۃ	۱۶	۲۰	لبیدن	لبسیدن	″	۲۲	سرداب	[illegible]
۵	۱۰ برحاشیہ	عطش	عطس	۱۷	۱۹	مہا	مہاۃ	۳۳	۱۰	الذباب	الذباب
″	۱۲	بکبریا	بکبربا	۱۸	۲ برحاشیہ	لاحیین	لاجیین	۳۳	۲۲	گزنترہ	[illegible]
″	۱۳	ازفبر	ازقبر	۲۱	۲	فصاحتہ	وقاحتہ	″	۲۳	آدمی شناشند	[illegible]
″	۲۰	عایل	عائل	۲۱	۷ برحاشیہ	[illegible]	[illegible]	۳۴	۷	گوشش خر	گوشت خر
۶	۵ برحاشیہ	خصیۃ الکلب البحر	خصیۃ کلب البحر					۳۵	۹	الطعمین	الطعمیر
۷	۱۱	حافظ	جاحظ	۲۱	۱۸ برحاشیہ	ببیر	بثبیر	۳۶	۳	جلباسہ	[illegible]
″	۱۴	مشایخ	مشائخ	۲۲	۵	گوسپید	گوسپند				
۹	۹	تشقیبتا	تشنبثا	۲۳	۵	فرسیں	ضرسیں				
۱۰	۱۹	نزیہ	تنفریۃ	۲۴	۸	مرعی	مرغی				
۱۱	۴	مبنی ابن	ابن مبنی	۲۵	۱۹	لقبہا	[illegible]				
″	۹	الہدائۃ	الہدایۃ	۲۵	۲۳	چرگین	چرکین				
″	۱۱	البرازیۃ	البزازیۃ	۲۶	۱۴	سنگدان	″				
″	۲۰	سجلتس	سجلتش	″	″	حوصلہ	حوصل				
۱۲	۷	الجمہرہ	الجمہرۃ	۲۸	۱۳	چغنر	چغندر				
″	۸	وغیرہ	وغیرہم	۲۹	۷	اللغات	اللغات [illegible]				
″	۱۱	حسن [illegible]	حسن	″	[illegible]	[illegible]	[illegible]				